

نوجوان

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



● دورهٔ چهارم ● فروردین ۱۴۰۱ ● شمارهٔ پی‌درپی ۳۲۰ ● صفحه ۴۸ ● ۵۱۰۰۰ ریال

ماهنامهٔ آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دورهٔ اول متوسطه

سال نو مبارک



شغل؛ برنامه‌نویس
ماهر مضان نزدیک است
حسوت واقعی در فضای مجازی
تماشاگره زمان!
مسابقه‌های روباتیک



روزی

خدایا! تو را شکر

به چشمان من روزی روی گل داده‌ای

و آواز بلبل به گوشم

و آبی که آن را بنوشم

تو را شکر

هوای مرا داری و بانسیم عطر گل می فرستی برایم

چه خوب است هستی

بدون هواداریت زندگی مشکل است

تو را شکر اعضای من تک به تک روزی از دست - لطف تو دارند

قدم می‌زنم در جهان

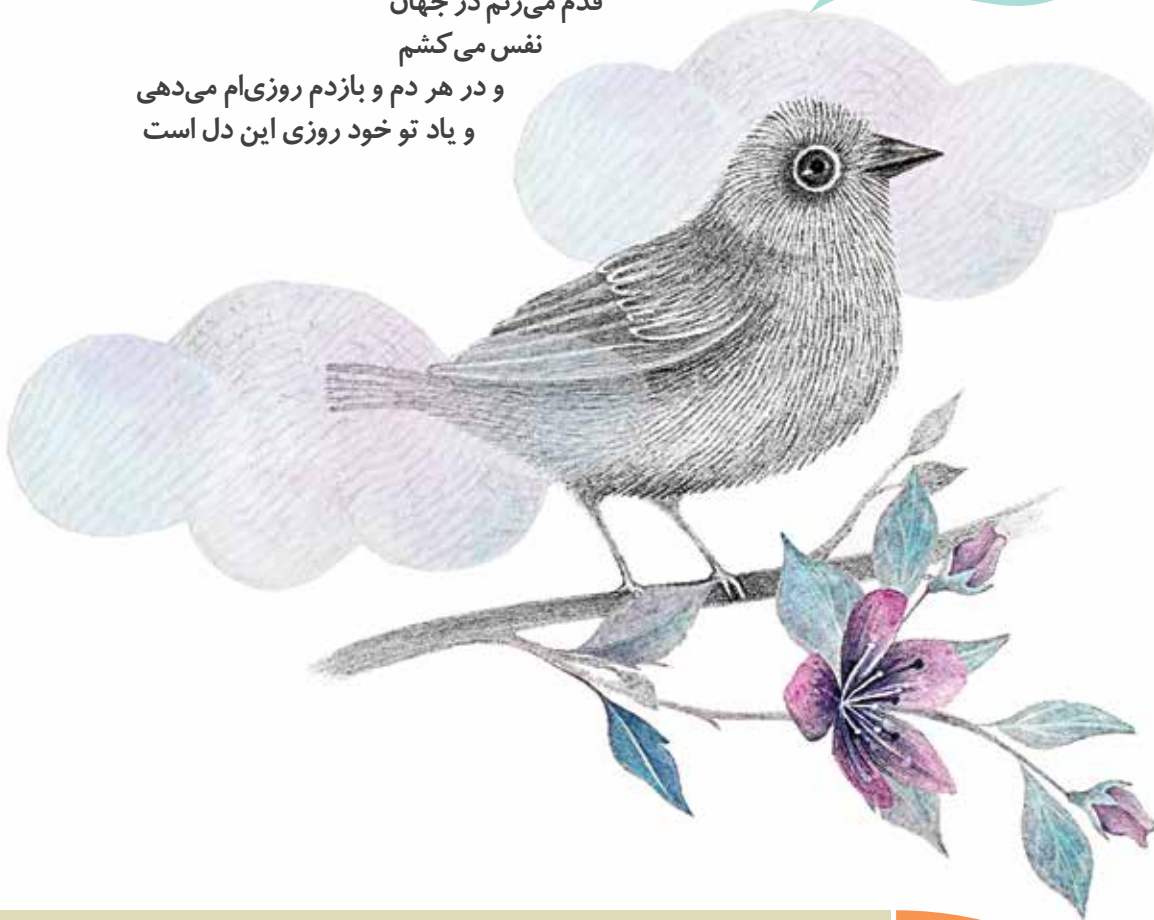
نفس می‌کشم

و در هر دم و بازدم روزی‌ام می‌دهی

و یاد تو خود روزی این دل است

محمد حسن حسینی

تصویرگر: شیوا قاضی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۰۸۹۹۵۹۶-۳۰۰۰
وبگاه: www.roshdmag.ir
رایانامه: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

● **ارتباط با ما:** اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۸۸۳۰۱۲۸۲ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئوله ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

● **دفتر انتشارات و فناوری آموزشی:** به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان. رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان. رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).

آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبین نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

- مدیر مسئول: محمد صالح مذبئی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نوجوان

رشد

بهار در بهار

راه طولانی و سخت بود. همه جا پر از برف و یخبندان و بوران بود. رودخانه‌ها یخ بسته بودند. شاخ و برگ درختان زیر انبوهی از برف خمیده بودند. سوز و سرما بیداد می‌کرد. گویی از سرما زمین و زمان یخ بسته بود. همه چیز خشک شده بود. وای که چه راه سخت و طاقت فرسایی، چاره چه بود؟! صبر و ایستادگی. البته خوبی کار اینجا بود که به زودی آن همه سختی و رنج و مشقت به پایان می‌رسید. همهٔ مسافران این راه سخت، دلخوش به انتهای جاده بودند و به مقصد فکر می‌کردند. آن‌ها دلخوش بودند که به نور و گرمی و سرسبزی و گل و بهار خواهند رسید. عاقبت بهار از انتهای جادهٔ زمستان سرک کشید. دگر بار طبیعت نو نوار شد. اما خوبی و ویژگی سال نوی امسال هم‌زمانی «بهار دل‌ها» و «بهار طبیعت» است. به گفتهٔ امام محمد باقر (علیه السلام): «برای هر چیزی بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است». فرا رسیدن بهار طبیعت و بهار قرآن را به دوستان خوب نوجوان تبریک می‌گوییم. برایتان در پناه قرآن سالی پر از موفقیت و پیروزی آرزو می‌کنیم. ماه رمضان فرصت خوبی است تا به گفتهٔ امام علی (علیه السلام) عمل کنیم و با خواندن قرآن و اندیشیدن در آیات الهی که بهار قلب‌هاست، روح خود را به نسیم نواز شکر کتاب آسمانی بسپاریم. روزگار تان همیشه نوروز باد. علی اصغر جعفریان

اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۰.

تصویرسازی: عبدنگین نقیبه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مخبر انتشارات رفاه آرزوی

دورهٔ چهارم • فروردین ۱۴۰۱ • شمارهٔ پیاوردی ۳۲۰ • ۴۸ صفحه • ۱۵۰۰ ریال

- ۱ بهار در بهار
- ۲ نابغهٔ عاشق
- ۴ آخرین بازمانده
- ۶ نوار سبز کهن‌سال
- ۸ مسابقه‌های روباتیک
- ۱۰ معجزهٔ ماندگار
- ۱۲ پسر من را بباور
- ۱۳ دعوت واقعی در فضای مجازی
- ۱۴ تماشاگاه زمان!
- ۱۶ طراح دستخط رایانه‌ها
- ۱۸ صدای آشنا
- ۲۰ شما یک خرگوش ندیدید!

ایستگاه

- ۲۱ توصیه‌های کتابفروانی
- ۲۲ آن‌ور آبی‌ها
- ۲۴ سه سوت
- ۲۵ پشم‌هایت را باز کن
- ۲۶ میگ و صاعقه

- ۲۷ آرزو کن!
- ۲۸ برشی از رسانه
- ۳۰ نقش‌هایی در آسمان
- ۳۲ نرمش ذهن
- ۳۴ شغل؛ برنامه‌نویسی
- ۳۶ گلف
- ۳۸ خواب طلایی
- ۴۰ ماه رمضان نزدیک است
- ۴۱ جدول موضوعی
- ۴۲ تصمیم‌های گرفتنی، نگر رفتنی
- ۴۴ ماه نو
- ۴۶ خوراک دل و جگر
- ۴۷ شیرینی مشهدی
- ۴۸ قالی، خاطرهای خانوادگی

نابغه عاشق

به عکاس مجله می‌گوید: «طوری عکس بگیرید که حلقه‌ام دیده شود.» و دست چپش را جلوتر می‌گذارد. با خوش حالی عکس نوه یک ماهه‌اش را هم نشانم می‌دهد. به دیدن خانم دکتر «نادیا مفتونی» نویسنده، نقاش و پژوهشگر فلسفه آمده‌ام، ولی خودش می‌گوید: «فقط بنویسید همسر حسین نوری!»

کودکی

نمره کمتر از بیست در کارنامه اشکم را در می‌آورد. یادم هست اول هر سال تحصیلی، مادر کتاب‌هایم را با سلیقه جلد می‌کرد تا تمیز بمانند. با همین کار ساده به من فهماند که کتاب ارزش زیادی دارد. عروسک بزرگی هم داشتم که اسمش را گذاشته بودم «افتخار»!

نوجوانی

وقتی نوجوان بودم، انقلاب پیروز شد. آن روزها در مدرسه استعدادهای درخشان درس می‌خواندم. در اردوهای جهادی شرکت می‌کردم و با دوستانم به مناطق محروم می‌رفتم. فضای جامعه طوری بود که سؤال‌های زیادی در ذهنم ایجاد می‌شد: آیا خدا وجود دارد؟ آیا خدا عادل است؟ ما در انجام کارهایمان مجبوریم یا آزاد؟ و...

برای رسیدن به جواب‌های کتاب‌های زیادی خواندم. البته خیلی از مسائل فلسفی را نمی‌فهمیدم، ولی سعی می‌کردم به خواندن ادامه دهم. بیشترین جواب‌هایم را در کتاب‌های شهید مطهری پیدا می‌کردم.



مریم فردی

عکاس: اعظم لاریجانی

جوانی

در دانشگاه صنعتی شریف فیزیک کاربردی می‌خواندم. می‌خواستم دانشمند فیزیک شوم و همه می‌گفتند که یک نابغه‌ام! من هم درس خواندن را جدی گرفته بودم. به ادبیات هم علاقمند بودم و نمایش‌نامه می‌نوشتم. یکی از روزهای ترم سوم در نمازخانه دانشگاه، آقای نوری که یک هنرمند بود را دیدم و درباره هنر و تئاتر با او صحبت کردم. آقای نوری یک جانباز قطع نخاعی بود. شخصیت و افکارش آن قدر برایم جالب بود که تمام ذهنم را به خود مشغول کرد. هیچ وقت فکر نمی‌کردم برای بودن با آقای نوری بتوانم به او پیشنهاد ازدواج بدهم. دانشگاه را رها کنم، به شهرستان بروم و در خانه‌ای خشتی زندگی کنم. اما «عشق» کاری کرد که همه این‌ها را انجام دادم و حالا بیشتر از سی سال است که از زندگی مشترکمان لذت می‌برم.



آقای نوری قبل از انقلاب نمایش‌نامه‌نویس، شاعر و نقاش بود. به دلیل نوشتن یک نمایش‌نامه طنز سیاسی، توسط ساواک دستگیر و به دلیل شکنجه قطع نخاع شد. بعد از آن، با گذاشتن قلم‌مو بین دندان‌هایش، نقاشی را ادامه داد و روشی جدید در خلق نقاشی ایجاد کرد. بعد از ازدواج، به چند کشور خارجی سفر کردیم تا نمایشگاه‌هایی از نقاشی‌های او برپا کنیم. در این سفرها چند فیلم مستند هم ساخته‌ایم.



چند سال در تربت جام زندگی کردیم و بعد به مشهد رفتیم. در مشهد یک حوزه علمی نزدیک خانه‌مان بود و یکی از دوستانم آن جا درس می‌خواند. کنجکاوی من را هم به حوزه کشاند. در حوزه باز همان سؤالات به سراغم آمدند: ما مجبوریم یا آزاد؟... به اصرار آقای نوری و پسر، دوباره در آزمون سراسری شرکت کردم و با رتبه ۲۴ قبول شدم. سال اول را در دانشگاه فردوسی مشهد خواندم و وقتی به تهران آمدم، در دانشگاه تهران «فلسفه و کلام اسلامی» را ادامه دادم. دوره لیسانس را در سه سال، فوق لیسانس را در یک سال و دکترا را در سه سال تمام کردم. در هر سه دوره معدل بالای ۱۹ داشتم و رتبه اول بودم. حالا هم عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه تهران هستم.



تعدادی از کتاب‌های خانم دکتر مفتونی:
نمایشنامه‌های زندگی
فارابی: خیال و خلاقیت هنری
اخلاق هنر از نگاه فارابی
پژوهش در آینه اخلاق
پژوهشی در فلسفه علم دانشمندان مسلمان
فارابی و فلسفه هنر دینی
فارابی و مفهوم سازی هنر دینی

آخرین بازمانده

پاره شده بود. لباسش را به دندان گرفتم و او را کشان کشان تا نزدیکی دروازه روستا بردم. چراغها روشن بودند. بی شک فهمیده بودند دختر بیچاره طعمه ببرها شده است. بی سر و صدا وارد شدم تا در گوشه‌ای ره‌ایش کنم، اما ناگهان صدای تیراندازی شنیدم.

تکه‌ای از لباس دخترک در دهانم بود. می‌خواستم فرار کنم. کسی فریاد زد: «بز نیدش! بز نیدش!»

هیاهویی به پا شد. تمام توانم را در پایم جمع کردم تا بگریزم، اما چیزی تیز در پایم فرو رفت. دهانم تلخ شد، درد شدیدی در تمام بدنم پیچید. چشمانم سیاهی رفت و دیگر صدایی نمی‌شنیدم. کمی بعد همه جا تاریک شد.

چشمانم را باز کردم. همه چیز را تاریک می‌دیدم. نمی‌دانستم کجا هستم. فکر کردم پایم را از دست داده‌ام، اما نه هر دو سالم بودند. از دور دختری را دیدم که با احتیاط به من نزدیک می‌شد. آستین لباسش آویزان بود. خدایا! چنین چیزی امکان نداشت! مگر می‌شد او هنوز زنده باشد؟! به دست و پایم که به درختی بسته بود نگاه کرد و در فاصله یک متری‌ام نشست. سرم را روی شانه‌ام خم کردم تا کمی از ترسش بکاهم. به چشمانم زل زد و گفت: «نه تو نبودی!»

با نگاه گنگ و پرسشگر نگاهش کردم. یعنی چه چیزی من نبودم؟ اما او انگار که می‌دانست می‌خواهم چه چیزی بپرسم، آرام گفت: «همانی که استخوان دست‌هایم را در دهان می‌جوید. تو نبودی. تو چشم‌هایت مثل من به رنگ آبی آسمان است، اما او چشمان وحشی‌اش به رنگ بوته‌های درختان جنگل بود.»

خواستم بپرسم: اینجا کجاست؟ چرا من زنده‌ام؟ چرا تو زنده‌ای؟ انگار او تمام سؤال‌هایم را از چشم‌هایم می‌خواند. مهربانانه گفت: «تا قبل از اینکه مرا بازگردانی، این سؤال در ذهن مردم بود که جنازه‌ها چگونه باز می‌گردند. اما حالا همه مردم پاسخ سؤال خود را گرفته‌اند. حتماً حدس می‌زنی که مردم تا چه حد شگفت‌زده شدند. حالا حتی برای من هم جای تعجب دارد که چرا جسد‌ها را به روستا باز می‌گردانی. این سؤال بود که نه من و نه هیچ‌کدام از مردم نمی‌توانیم پاسخی به آن بدهیم.»

بعد چند ثانیه‌ای سکوت کرد، و به آسمان نگاه کرد و گفت:

آنجا را می‌بینی؟ لای بوته‌های آن درخت بید. چهارده سال پیش همان‌جا بود که فهمیدم آخرین بازمانده‌ام. آن روزها نمی‌دانستم بازمانده یعنی چی؟ اما حالا خوب می‌فهمم؛ حالا که تنهای تنها شده‌ام.

در چند کیلومتری همین جنگل، روستایی هست که روزبه‌روز از تعداد ساکنانش کاسته می‌شد. هر روز یکی از افراد روستا طعمه پدرم می‌شد. روزی زنی جوان و روز بعد پیرمردی.

پدرم ببری پیر بود و توان شکار حیوانات جنگل را نداشت. از این رو با خودش می‌گفت: «چه کاری بهتر و راحت‌تر از شکار انسان‌ها.»

من به او گفتم: «احتمالاً اگر همین‌طور پیش برود، نسل آدم‌ها زودتر از ما منقرض می‌شود.»

پدر با صدایی حاکی از تمسخر و کمی هم ترحم گفت: «بیچاره دختر من! تا حالا جز گوشت گورخر چیزی نخورده است.»

پدر روزبه‌روز فربه‌تر می‌شد و آدم‌ها از ترس جانشان هر روز لاغر و لاغر‌تر می‌شدند. پدر با حالتی عصبی گفت: «اگر این مغز خرد را نخورده بودی، حالا خنگ نبودی و لااقل می‌فهمیدی، همان‌ها که امروز برایشان دلسوزی می‌کنی، چند سال پیش مادرت را کشتند. تازه بعد هم پوستش را کردند و فروختند. حالا از تو تعجب می‌کنم چطور دلت به حال آن‌ها می‌سوزد؟»

تا آنکه چند سال پیش اتفاقی عجیب رخ داد. پدرم دختری جوان را شکار کرده بود. دستش را به دندان گرفته بود و روی زمین می‌کشیدش. می‌خواست آن شکار را به من هدیه کند. دختر دیگر قدرت جیغ کشیدن هم نداشت؛ عرق از سر و رویش می‌چکید و صدای ناله ضعیفی از گلویش به گوش می‌رسید. گفتم: «پدر این کیست؟»

گفت: «دختر کدخدای روستا، همان که با گلوله‌های سینه‌مادرت را درید. حالا دیگر انتقامم را از او گرفته‌ام و می‌توانم شب‌ها راحت بخوابم.»

صورت‌م را نزدیک صورت دختر بردم. احساس کردم هنوز نفس می‌کشد؛ اما به سختی! گفتم: «پدر این همان دختری نیست که مادرش را طعمه خود کردی؟»

چیزی نگفت. در خواب عمیقی فرو رفته بود. لباس‌های دخترک

پیدا می‌شوند. می‌دانستم او همه چیز را در چشم‌های من می‌بیند. سپس در کمال تعجب دیدم با دست سالمش و با چاقو طناب‌ها را پاره کرد. ایستادم. اشک در چشمانش حلقه زده بود. گفت: «برو.»

نمی‌توانستم به‌همین راحتی بروم. احساس کردم که دوست دارد برایم دست تکان دهد. خواستم بروم که از دور برایم دست تکان بدهد. هول شد و گفت: «صبر کن!» چیزی از جیبش در آورد و تلاش کرد روی پوستم چیزی بنویسد. سپس گفت: «نامم رها است. هر وقت توانستم، به جنگل می‌آیم تا تو را ببینم. اما تو به روستا نیا، چون اینجا جانت در خطر است.»

رفتم و کمی دورتر ایستادم و او برایم دست تکان داد. دور شدم تا جایی که دوست جدیدم به نقطه کوچکی تبدیل شد.

جنگل هنوز تاریک بود که من رسیدم. و من در گرگ‌ومیش صبح حرکت می‌کردم. درختان جنگل مانند سایه‌های بلند و تنومندی قد برافراشته بودند. هوا رو به خنکی بود و باد بوته‌ها را به حرکت در می‌آورد.



بیشتر بخوانیم

پدر بزرگم!

روایتی داستانی از زندانیان سیاسی

نام مجموعه: روزهای انقلاب

مؤلف: فاطمه دهقان نیری

ناشر: شرکت انتشارات سوره مهر

سال چاپ: ۱۳۹۹

فضای داستان از زمان حال شروع می‌شود. براساس یک اتفاق قهرمان داستان ماجراهای گذشته را پی‌گیری می‌کند و ماجرای داستان بین سال‌های

۱۳۵۲ تا پیروزی انقلاب دنبال می‌شود. قهرمان داستان دختری نوجوان است که مادرش در بیمارستان بستری است. او به دنبال دفترچه بیمه مادرش، دفتر خاطرات مادر بزرگش را پیدا می‌کند. دفتر شامل یادداشت‌های روزانه‌ای است که خیلی ساده و صمیمی نوشته شده‌اند و ...



«من زندگی‌ام را مدیون تو هستم. با خودم گفتم باید برایت کاری کنم. پدرم دیروز می‌خواست پیش چشم مردم دست و پایت را قطع کند و زنده‌زنده پوستت را بکند. شاید تعجب کنی اما من مانع شدم. تا یک ساعت دیگر ماشینی می‌آید تا به باغ وحش بروی، اما من تصمیم گرفتم دست و پایت را باز کنم تا از همین جا به جنگل بازگردی. هیچ‌کس نمی‌فهمد! اما باید قولی به من بدهی؛ قول بدهی که دیگر هیچ‌گاه به روستای ما حمله نکنید.»

ایستاد و نزدیک‌تر شد. با خودم گفتم کاش پدرم اینجا بود و می‌دید که در این روستا به جز حیوانات اهلی انسان‌های واقعی هم

میراث‌دار خوبی باشیم

جنگل هیرکانی تنها در بخشی از عمر دراز خود شاهد زندگی بشر روی زمین بوده است. این جنگل ۴۷ میلیون سال پیش از اینکه انسان به روی زمین بیاید، شکل گرفته است. جنگل‌های شمالی ایران توانسته‌اند از پس ناملایمات سخت روزگار، از جمله عصر یخبندان، جان سالم به در برند و پس از میلیون‌ها سال زندگی به ما ارث رسیده‌اند. باید سعی کنیم ما هم در این بین میراث‌دار خوبی برای کسانی باشیم که پس از ما خواهند آمد. با جنگل مهربان باشیم و از آن مراقبت کنیم.

هیرکانی بکر

جنگل‌های هیرکانی بزرگ‌ترین بخش از جنگل‌های پهن‌برگ هستند که تاکنون دو میلیون هکتار از آن‌ها باقی مانده و تنها ۳۰۷ هزار هکتار آن در حفاضة میراث جهانی ثبت شده است. این ۳۰۷ هزار هکتار بخشی از جنگل‌های شمال ایران است که دست‌نخورده و بکر باقی مانده است. بکر یعنی اینکه نه در آن ساخت‌وسازی انجام شده است، نه جاده‌ای برای عبور و مرور و وسایل نقلیه دارد و نه در آن زمین کشاورزی ایجاد شده و تخریبی صورت گرفته است.

وقتی از پیچ‌وخم جاده‌های شمال کشور می‌گذریم و از دامنه‌های جنوبی البرز خود را به دامنه‌های شمالی آن می‌رسانیم، پایه نوار سرسبزی می‌گذاریم که سابقه شکل‌گیری آن به ۲۵ تا ۵۰ میلیون سال پیش بازمی‌گردد. ۲/۵ میلیون سال پیش وقتی تمام کشور کانادا، بخشی از شمال آمریکا و اروپا درگیر یخبندان شد و سوز سرما و یخ در حال پیشروی بود، بسیاری از جنگل‌های پهن‌برگ کره خاکی از بین رفتند. در این میان تنها نوار سبز شمال ایران بر جا ماند. نواری که ۸۵۰ کیلومتر دراز دارد و پر است از انواع و اقسام گونه‌های گیاهی و جانوری متنوع. گونه‌هایی که بعضی از آن‌ها در هیچ نقطه دیگر زمین یافت نمی‌شوند.

این نوار سبزرنگ چنان ارزشمند است که در تیرماه ۱۳۹۸ «کمیته میراث جهانی یونسکو» با رأی قاطع اعضایش، آن را میراثی باارزش و متعلق به تمام انسان‌های روی کره خاکی دانست. این نوار سبزرنگ که آن را «جنگل‌های هیرکانی» می‌نامیم، در پنج استان ایران پراکنده است و از شمال استان خراسان شمالی تا بخشی از کشور جمهوری آذربایجان را دربر می‌گیرد.

نوار سبز کهن سال

عبور ابرها ممنوع

در جنگل‌های هیرکانی علاوه بر درختان و گیاهان می‌توان منظره‌های زیبای دیگری را هم دید. رودخانه‌ها، آبشارها و دریاچه‌ها از جمله زیبایی‌های چشم‌نواز جنگل‌های دامنه شمالی رشته کوه البرز هستند. همین رشته کوه البرز باعث تولد و ادامه حیات جنگل‌های شمالی ایران بوده است. رشته کوه البرز که سر در آسمان دارد، جلوی پیشروی ابرها به مرکز ایران را می‌گیرد. ابرها هم در همین نوار شمالی بارشان را زمین می‌گذارند و می‌بارند تا جنگل‌های شمال ایران جان بگیرند.

جایی برای زندگی

جنگل هیرکانی مدام در حال زایش و به‌روز شدن است و چشم بسیاری از جانداران ساکن آن به ادامهٔ حیات و سرزندگی آن است. جنگل‌های شمالی ایران محل زندگی ۲۹۸ گونه پرنده و ۹۸ گونه پستان‌دار است و ۱۵۰ گونه گیاه‌بومی در آن نفس می‌کشند. شاید در یکی از جنگل‌گردی‌هایتان در این نوار شمالی بتوانید خرس، آهو، گوزن، سمور، روباه، سنجاب، عقاب، جغد، دارکوب یا حتی یک پلنگ باشکوه را ببینید.



قاتلین هیرکانی

گاو و گوسفندان یکی از قاتلین جنگل‌های هیرکانی هستند. چرای بی‌رویهٔ دام باعث کم‌رمق شدن و از بین رفتن جنگل‌های هیرکانی شده است. گوسفندان هنگام چراهر جوانه گیاهی رامی‌خورند و زمین را از سرسبزی خالی می‌کنند. همچنین بخش بزرگی از جنگل‌های شمال ایران توسط انسان نابود و خشک شده است تا در آن کشت و کار شود. اگر به همین شیوه رفتار کنیم، شاید زمانی برسد که در هیچ کدام از پنج استان ایران، یعنی خراسان شمالی، گلستان، مازندران، سمنان و گیلان، اثری از جنگل هیرکانی یافت نشود.

منبع: <http://elmnet.ir>



اسکن کنید و با جنگل‌های هیرکانی آشنا شوید



مسابقه‌های روباتیک

شاید در آینده‌ای نزدیک شاهد هواپیماهای مسافربری بدون خلبان شویم. یا خودروهایی که بدون راننده حرکت می‌کنند. سالیان سال است که روبات‌ها در کارخانه‌های خط تولید محصولات گوناگون مشغول کار هستند و در مأموریت‌های فضایی به فضانوردان کمک می‌کنند. فناوری طراحی و ساخت روبات‌ها روزبه‌روز ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. اما اینجا می‌خواهیم دربارهٔ مسابقه‌های روباتیک که در سطح جهانی برگزار می‌شوند صحبت کنیم. هر سال در گوشه و کنار جهان، از جمله کشور خودمان، انواع مسابقه‌های روباتیک در سطح‌های متفاوت دانش‌آموزی و دانشجویی برگزار می‌شوند و ایران نیز علاوه بر شرکت در این مسابقه‌ها، هر از گاهی میزبانی این مسابقه‌ها را به عهده می‌گیرد.



آشنایی با روبات



مسابقهٔ روبات‌های جنگنده

روبات بسکتبالپست



مسابقه‌های روبو کاپ



مسابقه‌های روبات‌های زیر آب نورد که در این رقابت‌ها روبات‌ها مأموریت‌های اکتشافی، عبور از موانع و شلیک اژدر را انجام می‌دهند.

رقابت روبات‌ها در مسابقهٔ بالارفتن از بلندی‌ها



مسابقه‌های روبوگیم که یکی از روبات‌ها در حال پشتک‌وارو زدن است.

مسابقهٔ روبات‌های امداد و نجات



رقابت روبات‌های خودرو

نخستین مسابقهٔ

روباتیک در سال ۱۹۸۹ در آمریکا بین چند روبات دست‌ساز برگزار شد و این روبات‌ها در مبارزه‌ای تن‌به‌تن رقابت کردند. این مسابقه سبب شروع مسابقه‌های روباتیک در سایر مناطق جهان شد. اکنون دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و باشگاه‌های گوناگون تیم‌های روباتیک دارند و برخی از سازمان‌ها میزبانی این مسابقه‌ها را بر عهده دارند.

«کمیتهٔ ملی روباتیک جمهوری اسلامی ایران» (فیرا) در سال ۱۳۹۲ به صورت رسمی تشکیل شد. این کمیته با همکاری «فدراسیون جهانی روباتیک» امیدوار است که به جوانان برای درک بهتر مفاهیم علمی و سیر تکاملی این فناوری کمک کند تا در نهایت به افزایش مهارت‌های علمی و مهندسی در حوزهٔ طراحی و ساخت روبات‌های پیشرفته منجر می‌شود. در این مسابقه‌ها صرفاً بر دویاخت مطرح نیست، چرا که خلاقیت سازندگان روبات‌ها نیز ارزیابی می‌شود و چه بسا که الهام‌بخش دانشمندان و مهندسانی شوند که می‌توانند طراحی‌های نوینی در عرصهٔ ساخت انواع روبات‌ها ارائه دهند.

در مسابقه‌های روباتیک انواع لیگ‌های ورزشی شرکت می‌کنند. روبو کاپ یکی از مشهورترین این مسابقه‌هاست که عمدتاً حوزهٔ فوتبال را شامل می‌شود. اما لیگ‌های مسابقه‌های روباتیک امداد رسانی و نجات، روبات‌های چالشی، روبات‌های پرنده، سرعتی چرخ‌دار، جنگندهٔ هوشمند، امداد و مدیریت بحران، مأموریت‌های خطرناک، روبات‌های انسان‌نما، و روبات‌های زیر آب‌نورد از دیگر انواع رشته‌های ورزشی مربوط به مسابقه‌های روباتیک هستند.

منابع

۱. روبات‌ها در پزشکی و علوم، ترجمهٔ مجید عمیق، محراب قلم، ۱۳۹۰.
۲. مسابقات روبات‌ها، ترجمهٔ مجید عمیق، به نشر، ۱۳۹۳.

معجزه ماندگار

کتاب خواندن

«کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور» (ابراهیم / آیه ۱)
قرآن کتابی است که ما بر تو فرستادیم تا مردم را از تاریکی به سوی نور بیرون بری.

قرآن از ریشه قَرَّ به معنی خواندنی است. کتاب خدا ۱۱۴ سوره دارد که هر سوره با بسم الله الرحمن الرحیم شروع می شود و تا بسم الله الرحمن الرحیم دیگر پایان می پذیرد. نام بعضی سوره های قرآن نام های پیامبران است. مثل سوره یونس (ع)، سوره هود (ع)، سوره یوسف (ع)، سوره ابراهیم (ع) و سوره محمد (ص). برخی هم نام مکان است؛ مثل سوره اعراف، سوره کهف، سوره روم و سوره سبأ. تعدادی از سوره ها هم نام ستاره، ماه، شب و روز است؛ سوره نجم، سوره قمر، سوره لیل و سوره ضحی. سوره هایی به نام حیوانات نام گذاری شده اند؛ سوره بقره، سوره نحل، سوره نمل، سوره عنکبوت و سوره فیل که از این دسته اند.

نام گذاری سوره ها

هر یک از سوره های قرآن کریم را پیامبر اکرم (ص) نام گذاری کرده است. این نام گذاری ها با محتوای آیات داخل هر سوره ارتباط مستقیم دارند و به تناسب آیات انتخاب شده اند البته برخی از سوره های قرآن بیش از یک نام دارند؛ مثل سوره فاتحه الکتاب که «حمد» یا «سبع المثانی» نیز نامیده شده است. یا نام دیگر سوره دهر هم «انسان» است. همچنین، سوره مسد تبت هم نامیده می شود. سوره کوثر داستان حضرت زهرا (س) است که خیر کثیر است و در سوره یوسف داستان حضرت یوسف (ع) بیان شده است. که این داستان فقط در این سوره آمده است، برخلاف داستان حضرت موسی (ع) که در سوره های بقره، اعراف، طه، قصص، شعرا، نمل و تعدادی دیگر از سوره های قرآن آمده است.

سوره ها

بلندترین سوره قرآن سوره مبارکه، بقره است و ۲۸۶ آیه دارد و سوره کوثر با ۳ آیه کوتاه ترین سوره قرآن است. آیا می دانید بلندترین آیه قرآن در سوره مبارکه بقره قرار دارد و آیه ۲۸۲ این سوره است و کوتاه ترین آیه قرآن آیه ۶۴ سوره مبارکه الرحمن است. «مدهامتان»: (آن دو باغ) از شدت سربسزی به سیاهی می مانند. قرآن مجید ۳۰ جزء دارد که آن را به ۳۰ قسمت تقسیم کرده است. هر جزء نیز ۴ حزب دارد پس مجموعاً قرآن مجید ۱۲۰ حزب دارد.



پدر و مادر

در قرآن کریم فرمان‌های بسیار مهم خداوند بزرگ به بشر آمده است. مثلاً خداوند در آیات گوناگون به احترام و توجه به پدر و مادر توصیه فراوان کرده است که می‌تواند از روی غفلت و بی‌توجهی به آن‌ها بی‌احترامی شود. خداوند به اندازه‌های نیکی و احسان به پدر و مادر را مهم دانسته است که در چهار آیه قرآن، بدون درنگ بعد از توحید که جز اصول دین مسلمانان است به احترام گذاشتن به پدر و مادر تأکید ورزیده است. برای مثال، در آیه ۸۳ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «فقط خدا را پرستش کنید و به پدر و مادر خود نیکی نمایید.» یا در سوره مبارکه نساء و در آیه ۳۶ فرموده است: «فقط خدا را بندگی کنید و هیچ‌گاه برای او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر احسان نمایید.» در آیه ۱۵۱ سوره انعام نیز چنین می‌فرماید: «به خدا شرک نورزید و به پدر و مادر نیکی نمایید» و در آیه ۲۳ سوره مبارکه اسراء فرمان می‌دهد: «پروردگار تو حکم می‌کند که جز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی و احسان کنید.»

این همه سفارش برای چیست؟ برای اینکه احسان به پدر و مادر بعد از توحید که واجب است از واجبات محسوب می‌شود، همان‌طور که بدی به آن‌ها بعد از شرک ورزیدن به خدا از گناهان کبیره و بزرگ به حساب می‌آید.

(طباطبایی، المیزان، ج ۱: ۲۱۷)

دیدار پیامبر

داستان اویس قرنی را که عاشق دیدار پیامبر بود شنیده‌اید؟ او به شهر پیامبر وارد شد، ولی پیامبر در شهر حضور نداشت. اویس از یک طرف عاشق دیدار پیامبر بود و از سوی دیگر توجه به فرمان مادر داشت که گفته بود تا قبل از غروب آفتاب برگرد. بالاخره بین دیدار پیامبر (ص) و اجابت فرمان مادر یکی را انتخاب کرد و آن توجه به سفارش مادر بود. وقتی نبی گرامی اسلام به مدینه بازگشتند، فرمودند بوی اویس می‌آید! به نظر شما اینکه پیامبر بوی اویس را استشمام کرد، چیزی به جز پاداش گوش دادن اویس به فرمان مادرش بود؟

بیشتر بخوانیم



شهید شیخ عباس شیرازی

نام مجموعه: چلچراغ

مؤلف: عزت‌الله الوتدی

ناشر: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان

سال چاپ: ۱۳۹۹

حاج شیخ عباس شیرازی در یکی از روستاهای اطراف رفسنجان به دنیا آمد. او چند سال اول تحصیل را در زادگاه خود گذراند و سپس برای ادامه تحصیل به رفسنجان رفت. پس از قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ پرشورتر از همیشه در صحنه مبارزات سیاسی شرکت جست. در سال

۱۳۵۷ دستگیر شد و به زندان افتاد. پس از انقلاب اسلامی مسئولیت‌های متعددی داشت؛ از جمله «عضویت در هیئت تشخیص صلاحیت قضات»، «عضویت در شورای سرپرستی دفتر تبلیغات اسلامی قم» و «عضویت در شورای عالی تبلیغات اسلامی». او در زمان دفاع مقدس فرماندهی کل تبلیغات جبهه‌های جنگ را بر عهده داشت و روز جمعه، هفدهم رمضان ۱۳۶۴، در خطه جنوب به شهادت رسید.

دعای پیامبر از در حق پدر و مادر

پیامبران بزرگ الهی مثل حضرت ابراهیم (ع) و حضرت نوح (ع)، برای پدر و مادرشان دعا کرده‌اند. قرآن آن‌ها را چنین بیان فرموده است: دعای حضرت ابراهیم؛ «پروردگارا در روزی که حساب بر پا شود، من و پدر و مادرم و مؤمنان را ببخش و پیامرز» (ابراهیم ۴۱) دعای حضرت نوح (ع) «پروردگارا مرا و پدر و مادرم را و هر کس را که به خانه من پناه آورد و همچنین مردان مؤمن و زنان مؤمن را ببخش و پیامرز و جز بر تباهی ستمکاران چیزی میفزای» (نوح ۲۸) بالاخره سفارش تا آنجاست که در آیه‌ای از قرآن فرموده است اگر پدر و مادر مشرک و کافر باشند، باز هم باید با آن‌ها به نیکی و احترام و ادب رفتار نمای.



پسر م را بیاور

ماه رمضان بود و آسمان مدینه پر از ستاره. آیه‌های قرآن کریم از زبان پیامبر (ص) در مسجدالنبی شنیده می‌شد. هلال روشن ماه، نور خورشید فامش را بر مدینه هدیه می‌کرد.

حضور فرشته‌ها در اتاق فاطمه (س) حس می‌شد. کودک در شکم فاطمه (س)، منتظر آمدن به زمین بود. فاطمه (س) روی تخت دراز کشید. سلمی، خدمتکار و شاگردش، در کنارش به او کمک می‌کردند. نوزاد به دنیا آمد. سلمی نوزاد را در پارچه پیچید. فرشته‌ها با گلاب بهشتی او را خوشبو کردند. علی (ع) تا خبر را شنید، سر از پانمی شناخت. نوزاد را در آغوش گرفت و بوسید.

پیامبر (ص) هم آمد و به سلمی گفت: «پسر م را بیاور!»

پیامبر (ص) گفت: «او را در پارچه‌ای سفید پیچد.»

سلمی نوزاد را در پارچه‌ای سفید پیچید. پیامبر (ص) نوزاد را بغل کرد. دست‌های مشت کرده و کوچکش را بوسید. نوزادی موی سیاه، گونه سرخ و سفید و چشم‌های درشت داشت.

پیامبر (ص) پیشانی فاطمه (س) را هم بوسید و نام نوزاد را پرسید. فاطمه (س) به علی نگاه کرد. علی (ع) گفت: «من هرگز از پیامبر (ص) خدا پیشی نمی‌گیرم.»

فرشته خدا، جبرئیل، بر پیامبر نازل شد و از نزد خدا پیام آورد نام نوزاد را «حسن» بگذارند. پیامبر (ص) فرمود: «حسن (ع) را حسن (نیکو) نامیدند، چون با نیکوکاری و رحمت خدا، زمین‌ها و آسمان‌ها برافراشته شده‌اند.»

پیامبر (ص) در گوش راست و چپ حسن (ع)، اذان و اقامه گفت و در هفتمین روز تولد، دو گوسفند قربانی کرد. موهای سر نوزاد را تراشید و هم‌وزن او به مستمندان نقره بخشید. بعد با مادهای خوشبو بر سر نوزاد مالید.



* سلمی بنت عمیس، به همراه همسرش از خدمتگزاران پیامبر (ص) بودند.

شهادت و خاکسپاری در
مدینه

هجرت از کوفه به مدینه

شهادت پدر و
آغاز امامت

حضور در نبرد نهروان

حضور در نبرد صفین

حضور در نبرد جمل

شهادت پیامبر
(ص) اکرم

تولد در مدینه



سال ۵۰ هجری قمری
صفر ۲۸



سال ۴۱ هجری قمری



سال ۴۰ هجری قمری



سال ۳۸ هجری قمری



سال ۳۷ هجری قمری



سال ۳۶ هجری قمری



سال ۱۱ هجری قمری



۱۵ رمضان سال سوم
هجری قمری

دعوت واقعی در فضای مجازی

شش سال پیش بود که اتفاقی خوب و مهم در فضای مجازی افتاد. نامه رهبر کشورمان که خطاب به جوانان اروپا و آمریکای شمالی نوشته شده بود؛ نامه‌ای با مضمون دعوت جوانان اروپایی و آمریکایی به شناخت اسلام از طریق منابع درست، یعنی قرآن و زندگی پیامبر (ص). رهبرمان این نامه را به جوانان نوشت، چون اعتقاد دارد جوانان بیشتر از هر کسی به دنبال فهم واقعیت هستند؛ نامه‌ای که وقتی به دست جوانان رسید، بازتاب‌های وسیعی داشت. کافی است در گوگل جست‌وجو کنی: «بازتاب‌های یک نامه». و با حجم زیادی از بازتاب‌ها رو به روشی. حتی افراد مهم حکومت‌های اروپایی از این کار استقبال کرده بودند.

«اسلام را از طریق منابع اصیل و مآخذ دست اول آن بشناسید. با اسلام از طریق قرآن و زندگی پیامبر بزرگ آن آشنا شوید. من در اینجا مایلیم پرسیم، آیا تاکنون خود مستقیماً به قرآن مسلمانان مراجعه کرده‌اید؟ آیا تعالیم پیامبر اسلام (ص) و آموزه‌های انسانی و اخلاقی او را مطالعه کرده‌اید؟»

من شما جوانان را مخاطب خود قرار می‌دهم، نه به این علت که پدران و مادران شما را ندیده می‌انگارم، بلکه به این سبب که آینده ملت و سرزمینتان را در دستان شما می‌بینم و نیز حس حقیقت‌جویی را در قلب‌های شما زنده‌تر و هوشیارتر می‌یابم. همچنین، در این نوشته به سیاستمداران و دولتمردان شما خطاب نمی‌کنم، چون معتقدم که آنان آگاهانه راه سیاست را از مسیر صداقت و درستی جدا کرده‌اند.

سعی کنید شناختی مستقیم و بی‌واسطه از این دین به دست آورید. منطق سلیم اقتضا می‌کند که لااقل بدانید آنچه شما را از آن می‌گریزانند و می‌ترسانند، چیست و چه ماهیتی دارد.»

اگر دوست داری اطلاعات بیشتری درباره این نامه به دست بیاوری، می‌توانی به کتاب «شرح نامه» که توسط انتشارات نسیم انقلاب به چاپ رسیده است مراجعه کنی.



حالا که وارد قرن پانزدهم شده‌ایم، سری زده‌ایم به موزه زمان و ساعت‌های قدیمی

تماشاگاه زمان!



در موزه زمان چه چیزهایی می‌بینیم؟

ساعت‌های اهدایی مردم، ساعت‌های آدم‌های مشهور، ساعت‌های تجملی و دکوری قدیمی، ساعت‌های مکانیکی دیواری، رومیزی، جیبی و مچی، همه و همه اینجا جمع شده‌اند تا به ما بگویند دنیا محل گذر است. شاید بین همه این ساعت‌ها، ساعت دکتر محمود حسابی و ساعت آفتابی ناصرالدین‌شاه برایتان از بقیه جالب‌تر باشد. اینجا می‌توانید سراغ ساعت مچی چهره‌های سرشناس را هم بگیرید؛ از جمشید مشایخی، محمدعلی کشاورز، داوود رشیدی، مصطفی رحماندوست، دکتر حسابی، شهید آوینی، شهید مهدی باکری و... که توسط خانواده‌هایشان به موزه اهدا شده است.

بیشتر که قدم بزنید، در طبقه اول موزه می‌توانید به ساعت‌های قدیمی اروپایی از قرن هفدهم تا بیستم نگاهی بیندازید. در این بخش از ساعت‌های مکانیکی و کوکی تا ساعت‌های شاهینی، آونگی، رومیزی، دیواری و ایستاده در معرض نمایش قرار دارند. در طبقه دوم هم می‌توانید آثار هنری‌ای را ببینید که از قطعه‌های ساعت‌های بدون استفاده قدیمی درست شده‌اند! ساعت‌های مچی، جیبی و سفارشی هم بخش دیگری از ویرترین‌های طبقه دوم موزه را پر کرده‌اند؛ مثل ساعت ثبت زمان که به کارکنان راه‌آهن تعلق داشته است.

یکی از اسرارآمیزترین پدیده‌های دنیاست؛ پدیده‌ای که مثل ساعت دائم در حرکت است و هیچ‌وقت هم نمی‌ایستد. یعنی تا حالا کسی ندیده که زمان بایستد! مثل همین تقویم هجری شمسی که ۱۴۰۱ سال است دارد در طول زمان حرکت می‌کند و هر سال یک سال بزرگ‌تر می‌شود و حالا رسیده است به قرن پانزدهم؛ درست در فروردین سال ۱۴۰۱.

زمان به واسطه حرکت به وجود آمده و تا جهان در حرکت است، زمان هم هست. حالا جایی را تصور کنید که پر از این زمان‌های عجیب است. زمان‌های خیلی قدیمی، زمان‌های با کیفیت، زمان‌هایی که زود گذشته‌اند و زمان‌هایی که خیلی کند بوده‌اند. زمان‌هایی که هنوز هم هستند و آن‌هایی که به‌نظر می‌رسد زمانشان تمام شده است! قرار است با هم سری بزنیم به موزه زمان در تهران؛ جایی که انواع ساعت‌ها و داستان‌های مرتبط با زمان در یک‌جا جمع شده‌اند؛ جایی که «تماشاگاه زمان» است. این موزه به‌عنوان نخستین موزه ساعت در ایران، در یکی از خانه‌های قدیمی تهران با معماری و تزئینات بسیار جالب قرار دارد.



12

6



می‌شود. این نوع ساعت تا قرن ۱۸ میلادی در اروپا مورد استفاده بود و هنوز در برخی کلیساها و خانه‌های قدیمی به چشم می‌خورد.

ساعت آبی مکانیکی: این ساعت پس از ساعت‌های آبی روی کار آمد. دو مخزن داشت که آب از مخزن بالایی آن به مخزن پایینی می‌ریخت. چوب دندان‌داری با چوب‌پنبه‌ای در انتهایش، در مخزن پایینی قرار داشت. با بالا آمدن سطح آب در این مخزن، چوب دندان‌دار نیز بالا می‌آمد و با اتصال به چرخ‌دنده سبب حرکت عقربه و نمایش زمان می‌شد.



ساعت روغنی: ساعت روغنی به مخزن مدرجی مجهز بود که در آن روغن خاصی می‌ریختند و با روشن شدن فیتیله ساعت و استفاده از روغن موجود در مخزن، زمان از روی درجه‌های روی مخزن مشخص می‌شد. جالب اینکه ابزار مذکور علاوه بر نمایش زمان، در طول شب محیط را روشن می‌کرد.



ساعت طنابی: ساعت طنابی با سوخت کار می‌کرد و از تعدادی طناب تشکیل شده بود که گره‌هایی با فاصله‌های مساوی داشت. سوختن طناب و متعاقباً کاهش گره‌ها باعث می‌شد از روی گره‌های باقی‌مانده بتوان زمان را سنجید.



ساعت شمعی: ساعت شمعی دارای یک سلسله درجه‌بندی روی بدنه‌اش است که با روشن شدن شمع و ذوب آن، از طریق درجه‌های باقی‌مانده می‌توان متوجه زمان شد.



ساعت شنی: ساعت شنی از دو مخزن تشکیل شده است که شن مخزن بالایی از طریق سوراخی به مخزن پایینی می‌ریزد و میزان شن مخزن‌ها زمان را نشان می‌دهد.



با اسطرلاب به زمان گذشته سفر کنید!

اسناد و ابزار مربوط به «گاه‌شماری جلالی» و پیشینه آن در ایران هم در موزه زمان وجود دارد. از جمله اسطرلاب که از ابزارهای قدیمی نجوم است و کره سماوی یا کره آسمان. کره آسمان کره‌ای فرضی و هم‌مرکز با زمین است که برای سنجش زمان به کار می‌رفته است.



اینجا یکی از آثار ملی است

راستی! این عمارت قدیمی ۸۰ ساله و زیبا به خاطر گچ‌بری‌های نقش‌های اسلیمی، آجرکاری، مقرنس‌کاری و معرق‌کاری‌های روی دیوارها، گره‌چینی پنجره‌ها و درها و... اثری هنری و فاخر محسوب می‌شود و در سال ۱۳۸۲ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت شده است.



موزه زمان کجاست؟

موزه زمان در خیابان «سرلشکر فلاحی» قرار دارد. برای رسیدن به آن کافی است از میدان راه‌آهن تهران که ایستگاه راه‌آهن در آن قرار دارد، با اتوبوس به طرف میدان تجریش بروید و در ایستگاه خیابان سرلشگر فلاحی (زعفرانیه سابق) پیاده شوید. بعد از آن، پنج دقیقه پیاده‌روی دارید تا به موزه زمان برسید.



آشنایی با ساعت‌ها

ساعت آبی: ساعت آبی که در گذشته به کار می‌رفت، از یک ظرف درجه‌بندی تشکیل شده بود که پر از آب می‌شد. وقتی آب به‌صورت قطره‌ای از سوراخ ته ظرف جریان می‌یافت، مردم از مقدار آب باقی‌مانده متوجه زمان می‌شدند.

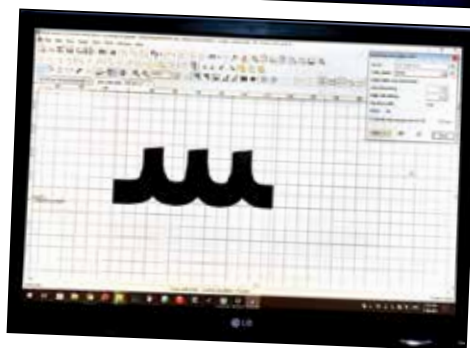
ساعت آفتابی: ساعت آفتابی را می‌توانید در محوطه موزه ببینید؛ ابزار جالبی که حدود ۵۵۰۰ سال پیش اختراع شد. شاخصی چوبی در این نوع ساعت‌ها وجود دارد که در اثر تابش آفتاب، سایه آن روی سطح افقی می‌افتد و به این ترتیب زمان مشخص



«من در سال‌های قبل و البته هنوز هم، طراح گرافیک بوده‌ام و بعد در کنار طراحی حرف‌ها و کار کردن با قلم‌ها (فونت‌ها)، کم‌کم به این سمت تمایل پیدا کردم که قلم‌های خودم را طراحی کنم. در این زمینه و در آن سال‌ها، یکی از اولین کسانی بودم که این ایده را داشتم. اما تا مدت‌ها امکان عملی شدنش نبود، چرا که قلم‌ها بعد از طراحی به صورت محصول دیجیتالی روی وبگاه فروشگاه عرضه می‌شوند و در آن سال‌ها، خبری از درگاه پرداخت و خرید برخط به صورت امروزی نبود. بعد از اینکه این مقدمات فراهم شد، تصمیم گرفتم که ایده‌ام را عملی کنم. حالا من طراح فونت فارسی هستم.»

این‌ها حرف‌های شهاب سیاوش است. در کتاب‌ها و اعلان‌ها با قلم‌های جدیدی روبه‌رو می‌شویم که قطعاً کسانی آن‌ها را طراحی کرده‌اند و شهاب سیاوش یکی از آن‌هاست. او در رشته عمران درس خوانده است، اما حالا فعالیتش در زمینه طراحی قلم و عرضه و فروش آن است. در این میان بخشی از کار او طراحی قلم برای مخاطبان کودک است.

رایانه‌ها طراح دست‌خط



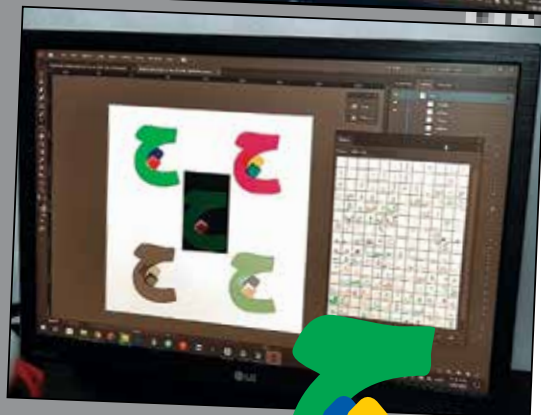
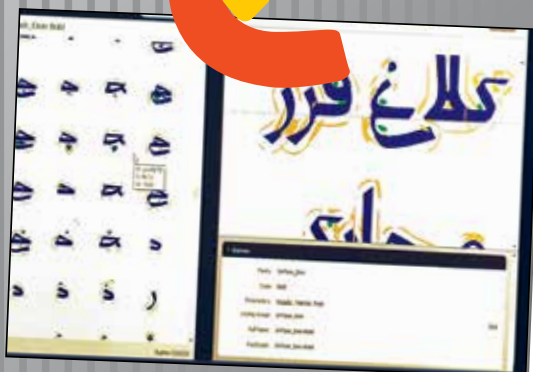
◆ برای شروع این کار به چه مهارت‌هایی نیاز داریم؟

◆ علاقه به طراحی گرافیک و خوش‌نویسی اولین قدم برای شروع این کار است. کسی که به طراحی فونت فارسی علاقه دارد، باید شناخت خوبی از حرف‌های فارسی و تناسبات و ترکیبات آن داشته باشد. آشنایی با نرم‌افزارهای گرافیکی هم خیلی مهم است.

◆ مزایای این شغل چیست؟

◆ مزیت حرفه طراحی فونت، مستقل بودن و جذابیت کار آن است. تمام کسانی که در این رشته فعالیت می‌کنند، علاقه و اشتیاق خاصی به کار کردن با حرف‌ها دارند. دیدن اینکه حاصل زحمت شما روی جلد کتاب، نشریه یا سردر مغازه آمده یا توسط دیگر هنرمندان در طراحی اعلان (پوستر)، نشان‌واره (لوگو)، برنما (بنر)، عنوان و... استفاده شده، از لذت‌های انجام این کار است. یادتان نرود، مثل همه رشته‌های مبتنی بر هنر، این کار هم به‌نوعی دلی است.

ح



ف

◆ شغل طراحی قلم چه سختی‌ها دارد؟

◇ باید بدانید که طراحی قلم کار ساده‌ای نیست. شما باید اثری جدید، متفاوت و قابل قبول تولید کنید. خطر به اشتراک گذاشتن فونت و نبود حق نشر (کپی‌رایت) باعث می‌شود، افراد زیادی برای خرید فونت هزینه نکنند و عده زیادی فکر کنند که حق دارند، بدون پرداخت هزینه‌ای از فونت شما استفاده کنند.

شما برای اینکه بتوانید قلم‌ها را تولید کنید و به فروش بگذارید، باید نماد الکترونیکی دریافت کنید و پرونده مالیاتی داشته باشید. انجام این کارها کمی زمان‌بر است.



◆ راه‌های پیشرفت در این شغل چیست؟

◇ در این حرفه خاص، بیشتر آشنا شدن با فناوری‌های روز و امکانات جدیدی که به نرم‌افزارهای طراحی اضافه شده‌اند، به ما کمک می‌کند. اگر توانایی طراحی قلم‌های متنوع در شاخه‌های گوناگون، مثل قلم‌های مناسب متن، دست‌نویس یا خوش‌نویسی را داشته باشید، طراح قابل تری خواهید بود.

تمرین، ممارست و یادگیری مداوم را هم فراموش نکنید. فراموش نکنید در هر شغلی شناخت آنچه که عموم مشتریان/طراحان به آن نیاز دارند، از عوامل مؤثر در پیشرفت کار است. شما حتی ممکن است به جایگاهی برسید که برای بازار جهانی هم طراحی قلم انجام بدهید.

صدای آشنا

یک صدای آشنا
می‌فزد درون گوش فاک
چک چک پکیدن صدای آب
می‌رسد به پای گل
بوی فنده‌های آفتاب

گل به دست من
می‌دهد نشانه‌های زندگی
می‌کند مرا
موج رنگ‌های شار برگ گل
در هوا رها

زهرا شفیع‌ی ینگابادی

سلام آسمان

سلام آسمان، من زمینم
که در سایه‌ات می‌نشینم

تو می‌باری و من پس از تو
گل و سبزه می‌آفرینم

نخ شاپرک توی مشتم
رگ پشمه در آستینم

چه قدر عاشقم بعد باران
تو را آفتابی ببینم

من از دیدنی‌های دنیا
تو را باز بر می‌گزینم

بیاری پر از مهربانی
که از فاره‌ها گل ببینم

سعیده اصلاحی



باغ تپاشا

از پشت شیشه
باران چه زیباست
باغ تماشا است
هرگل سلامی تازه از سوی بهار است
بیرون هوا سرشار از بوی بهار است

فرزانه فتحی

کوه‌ها

کوه‌ها چه صبور و پابرجا!
مهربان، رازدار و بی‌پروا!
پای غم‌های آسمان مانند
زیر باران و باد و طوفان‌ها،
دوست دارم که کوه باشم من
کوهی از رنج‌ها و شادی‌ها
جای امنی برای فرگوشان
در فرار از تفنگ بادی‌ها

ریحانه نوری



آفتابگردان

پشم در پشم آسمان
ناگهان گریه کرد
خگر می‌کنم دلش شکست
آفتاب در میان ابرها کم شده است.

زهرا آقا میرزایی

گندمزار

روی یک کوزه گردن باریک
مادر ۴ تور ظریفی پوشاند
نم زد و دانه گندم پاشید
تا شب سال نو و عید کمی فرصت
داشت

دانه در فواب سبک
پوست انداخت در این گندمزار
مثل مادر او هم
سر پر حوصله و طاقت داشت

مادر ۴ با گندم
کوزه فوش قد و بالا با عید
قانه ما هر سال
به همین تازه شدن عادت داشت

مهری ماهوتی

همره باد صبا..

آرزومند توام، بنمای روی فویش را
ور نه، از چانم برون کن آرزوی فویش را
جان در آن زلف ست، کمتر شانه کن، تا نگسلی
هم رگ جان مرا، هم تار موی فویش را
فوپرو را فوی بد لایق نباشد، جان من
همپو روی فویش نیکو ساز فوی فویش را

پون به کویت فاک گشتم، پایمالم سافتی
پایه بر گردون رساندی فاک کوی فویش را

آن نه شبنم بود ریزان، وقت صبح، از روی گل
گل ز شرمت ریفت بر فاک آبروی فویش را

مرده ۴، عیسی دمی فواهم، که یابم زندگی
همره باد صبا بفرست بوی فویش را

بارها گفتم: هلالی، ترک فوبان کن، ولی
هیچ تاثیری ندرم گفتم وگوی فویش را

هلالی جغتایی

بیشتر بخوانیم

سیاره زمین

در این کتاب از مجموعه «کاوشگران جوان»، سیاره زمین و ویژگی‌های آن بررسی می‌شود. در کتاب با قلعه‌های پوشیده از برف و آتش‌فشان‌های داغ آشنا می‌شوید. موجوداتی را که در جنگل‌ها و دریاها پنهان هستند، می‌بینید و بلندترین، خشک‌ترین و عمیق‌ترین قسمت‌های سیاره زمین را کشف می‌کنید. کتاب دارای تصاویرهای زنده و رنگی است که بچه‌ها خیلی دوست دارند. ایجاد یک گنجینه اطلاعاتی مطمئن از ویژگی‌های این کتاب است.



نام مجموعه: کاوشگران جوان

مؤلف: دنیل گیل‌پین

مترجم: امین توکلی

ناشر: آبتش

سال چاپ: ۱۳۹۹

شاید خرگوش ندیدید؟!



نویسنده: جمشید خانیان
ناشر: فاطمی
تعداد صفحه: ۹۱
سال انتشار: ۱۳۹۸



تصورش را بکنید، در یک شب آرام برای خودتان در اتاق نشستید و می‌خواهید داستانی بنویسید. چه لحظه‌ای بهتر از این! آقای نویسنده هم همین فکر را می‌کرد. با اینکه داستانی که قرار بود بنویسد، یک داستان تلخ واقعی بود، اما در دنیای خوش خیال سیر می‌کرد.

او عادت داشت موقع داستان نوشتن، مارپیچی حلزونی روی کاغذ بکشد. این کار کهک می‌کرد ذهنش متمرکز شود و شخصیت‌ها و اتفاقاتی که در داستان شکل بگیرند. اما درست در همان لحظه‌ها که غرق در فکر بود، ناگهان چیزی بیرون پرید و ناپدید شد. آقای نویسنده اطراف اتاق را خوب نگاه کرد، اما چیزی ندید. بنابراین کوشید یک منحنی مارپیچ دیگر بکشد و دوباره ذهنش را متمرکز کند تا داستانش را شروع کند. اما باز وقتی در عالم داستان غرق شد، چیزی بیرون پرید. انگار امشب شب نوشتن نبود!

حالا یک پسر نوجوان سیاه سوخته با موهای فر فری و چشم‌های درشت در تاریکی ایستاده بود و به او نگاه می‌کرد. بعد خیلی مؤدبانه پرسید: «شاید یک خرگوش گوش شکلاتی ندیدید از اینجا رد بشود برود؟»

این دیگر چه سؤالی بود؟! چرا یک خرگوش باید از خانه آقای نویسنده رد شود و چرا یک پسر نوجوان فکر می‌کند می‌تواند خرگوشش را در خانه یک نویسنده پیدا کند؟

«ادسون آراننتس دو ناسیمنتو و خرگوش هیالیایی اش»، روایتی از یک واقعه تلخ تاریخی است که با خیال آمیخته شده است. در این داستان که طی یک شب اتفاق می‌افتد، شخصیت «آقای نویسنده» با نوجوانی خودش روبه‌رو می‌شود و با او شبی متفاوت را می‌گذراند. نویسنده در این کتاب به کمک فن (تکنیک) «تداخل زمان» توانسته است فضایی پیچ در پیچ بسازد. به علاوه، اینکه ماجرا در شب اتفاق می‌افتد نیز بر رازآلود بودن فضا افزوده است.

داستان ادسون آراننتس دو ناسیمنتو و خرگوش هیالیایی اش کوتاه است. اما این کوتاهی به شخصیت پردازی آن آسیب نزده است و شخصیت‌ها چنان ملموس‌اند که انگار آن‌ها را از مدت‌ها قبل می‌شناسیم. حوادث پشت هم اتفاق می‌افتند و داستان بی‌دلیل طولانی نمی‌شود. همین موضوع باعث می‌شود مخاطب راحت‌تر با آن ارتباط بگیرد و سیر سریع وقایع او را تشویق می‌کند تا داستان را ادامه بدهد.

پس اگر تصمیم گرفته‌اید کتابی کم حجم و در عین حال جذاب را برای خواندن انتخاب کنید، کتابی که بتوانید آن را یک باره بخوانید، ادسون آراننتس دو ناسیمنتو و خرگوش هیالیایی اش انتخاب خوبی است. شاید هم وارد داستان بشوید و ببینید این پسر نوجوان با آن

اسم منحصر به فردش چه ماجراهایی را با آقای نویسنده رقم می‌زند.



ایستگاه

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: فرامرز کشتکار

توصیه های کتاب خوانی

مطالعه در فضای آزاد با آواز دل نشین پرندگان بسیار مؤثرتر است.



۲

مکانی آرام برای مطالعه بهتر است. مطالعه باید لذت بخش ترین فعالیت شما باشد.

بیا بیرون دیگه بپه ا چرا این قدر طولش می دی؟

الان بابا یا به فصل دیگه پیشتر نمونه



۱

پسر ۴ اصلاً استرس امتحان فردا رو نداشته باش. بیا این شاهنامه رو بخون. از استرست کم می کنه

یکی از مهم ترین فواید کتاب خوانی افزایش آرامش و کاهش استرس است.



۳

کتاب خواندن باعث رشد و پیشرفت در زندگی می شود.

بعضی ها در جاهای شلوغ بهترین نتیجه را از خواندن کتاب می گیرند. علاوه بر اینکه از اتلاف وقت هم جلوگیری می کنند.



۵



۴

آن‌ور آبی‌ها

• شروین سلیمانی



استرالیا: کشور استرالیا در واقع یک فشکی بزرگ بین اقیانوس آرام و اقیانوس هند است که مرکز قاره اقیانوسیه محسوب می‌شود. یک نکته عجیب در مورد استرالیا این است که این کشور جزیره‌ای سالی هفت سانتی‌متر به سمت شمال حرکت می‌کند یعنی اگر با همین سرعت به حرکتش ادامه دهد، بعد از حدود پنجاه و هشت میلیون سال به ژاپن خواهد رسید! اگر شما هم قصد سفر به ژاپن را دارید و عجله‌ای هم برای رسیدن ندارید، می‌توانید بروید سوار استرالیا شوید و فیلی نرم و آهسته به سمت ژاپن راه بیفتید و در مسیر سفرتان از تماشای مناظر اطراف لذت ببرید! تازه شاید ژاپن هم تکانی به خود بدهد و سالی هفت سانتی‌متر به سمت جنوب حرکت کند. آن وقت به جای پنجاه و هشت میلیون سال، بیست و نه میلیون سال دیگر به ژاپن خواهید رسید که در این صورت کلی در وقتتان صرفه‌جویی می‌شود! اصلاً یک ضرب‌المثل استرالیایی هست که می‌گویند: «کوه به کوه نمی‌رسد، اما استرالیا به ژاپن می‌رسد»

آب و هوا

مصطفی مشایخی

عاقبت، انتقاب رشته من
استانی دراز فوادر شد
مثل راه هر از، وهشتاک
پر نشیب و فراز فوادر شد

بین فویشان هامی و دلسوز
شفس صاحب نظر فراوان است
فلشان پُر توان و دانشمند
گوش بیکار من هر اسان است

فاله‌یان «وئس» می فرستد که:
«رشته یعنی علوم انسانی
منطق الطیر و بوستان فواندن یا جوکی
از عبید زاکانی»

زن عمو شیده حکم فوادر کرد
که: «بفوان تبری و دکترو شو
کار طب پول‌ساز و باحال است
مدر روز است، حرف من بشنو.»

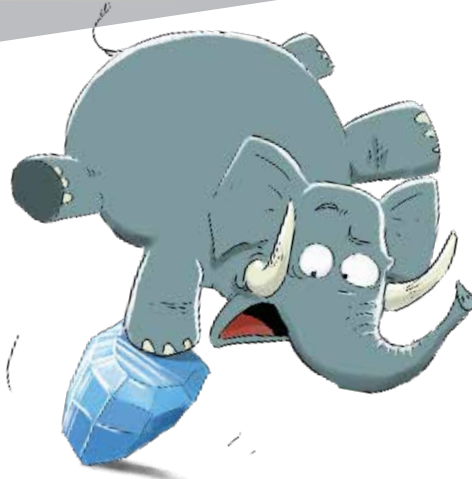
دایی اسحاق زنگ فوادر زد
که: «برو در مسیر حرفه و فن
مثل من اوستا-مهندس شو
بچه جان! گوش کن به صحبت من.»

عمه عزرا پیام فوادر داد
که: «ریاضی بفوان، بلا برده
تویی اقلیدس زمانه ما
ناقلاً جان! ژنت به ما برده»

فان عمو هم سؤال فوادر کرد:
«رشته‌ای بهتر از معارف کو؟
سر این رشته را بگیر فیلی سفت
ای جوان، گوش کن به حرف عمو»

بر اساس ژن و وراثشان
هر که حرفی و صحبتی دارد
بر سر بیست‌راهی ام‌آکتون
انتقاب حکایتی دارد





سرزمین فیل و الماس

بوتسوانا کشوری است در جنوب قاره آفریقا که روی زمینش پُر از فیل است و زیر زمینش پُر از الماس اِدو تا از بزرگ‌ترین معرَن‌های الماس دنیا در بوتسوانا قرار دارند و این کشور بعد از روسیه، بزرگ‌ترین ذخیره‌های الماس دنیا را دارد که اتفاقاً الماس هم بسیار مرغوب است. مثل فیلی از کشورها که اقتصادشان روی نفت، گاز، مس و چیزهای دیگر می‌چرخد، اقتصاد این کشور روی الماس می‌چرخد و اگر به هر دلیلی صادرات الماسش با مشکل مواجه شود، اقتصادش هم فواید فواید را یک شاعر بوتسوانایی که به الماس ارادت خاصی دارد سروده‌که:

بنویسید که ما مقلین این الماسیم
گر نباشد همه در بوتسوانا می‌ماسیم!



سرزمین پُر زبان!
بولیوی کشوری است کوهستانی در آمریکای جنوبی و اتفاقاً پنج درصد از هیکل «رندشت» «آمازون» نیز در خاک این کشور قرار دارد. شاید باور کردنش سخت باشد، اما این کشور ۳۷ زبان رسمی دارد! زبان اسپانیایی، زبان کچوا، زبان آیمارا و ۳۴ زبان بومی دیگر، زبان‌های رسمی بولیوی را تشکیل می‌دهند! داشتن این همه زبان رسمی مشکلاتی را نیز ایجاد می‌کند. مثلاً اگر بخواهند ترجمه یک فیلم سینمایی فارسی را زیرنویس کنند، ناچارند که هر جمله را با ۳۷ ترجمه در صفحه محدود تلویزیون جا دهند که هرپور حساب کنیم، نه تنها تمام صفحه پُر از نوشته می‌شود و چیزی از صحنه‌های فیلم دیده نخواهد شد، بلکه ۱۵ تا از این زیرنویس‌ها هم از کنار تلویزیون بیرون می‌زنند! یک ضرب‌المثل بولیویایی هست که می‌گوید: «کاپا پینتو تالا هو، کپین سومه مالا هو»
به معنی اینکه بفهمیم این ضرب‌المثل به کدام یک از آن ۳۷ زبان است، ترجمه‌اش را برایتان فوایدم فرستاد!

منابع

۱. گیتاشناسی نوین کشورها، عباس جعفری، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۹۳.
۲. دوره ۴ جلدی کتاب فرهنگ جامع کشورهای جهان، امیر بهنام، انتشارات الماس دانش، ۱۳۹۴.

سوت

اعظم مسباحیان



از پله‌های زیرزمین که پایین رفتیم، هس کردم توی پرنده‌سراییی هستم که همه پرنده‌ها با هم دارند آواز می‌خوانند. عکس‌های بزرگی از پسرهای قهرمان روی در و دیوار بود. پسرها مدال به سینه داشتند و زیر عکس هر کدامشان نوشته‌ای بود:

- نفر اول مسابقه‌های سوت‌زنی کشوری
- تایب قهرمان مسابقه‌های سوت بلبلی المپیک

... ●

دیروز که فیر را توی روزنامه خواندم، هس می‌کردم پشم‌هایم انرازه بشقاب شده‌اند؛ «کلاس آموزش سوت‌زنی با مدرک معتبر، راهی به سوی آینده‌ای درخشان».

این بود که در دوازده ساله‌ام سر باز کرد. پسر باشی و نتوانی سوت بزنی؟ فیلی حرف است! آفرین بار برای پسرقاله پنج‌ساله‌ام یک عالمه کیک و آب‌میوه فریدم، یک روز کامل زبانش را لوله کرد و یادم دار بطوری سوت بزنی؛ ولی دریغ از یک سوت کوتاه.

هاج‌ووواج مانده بودم که مردی به طرفم آمد. گفتم: «سلام».

نگاهی به قد و بالایم کرد و گفت: «کلاس‌مون پر شده».

- آگهی رو که دیروز زدیرا

- فب بله دیکه متقاضی زیاده.

- راستش من، من اصلا بلد نیستم سوت بزنی.

- واقعا بلد نیستی؟

- نه. چند سال تلاش کردم، ولی نشد که نشد.

- ولی کلاس‌های ما برای افراد بااستعداد؛ کسانی که دست کم بلند سوت اولیه رو بزندن. برای تازه‌کارهایی مثل شما، شهریه‌مون دویز ابره. هتما می‌دونید که سوت یک زبان چغانیه و فیلی کاربرد داره.

البته هنرپوه‌های ما در پایان کلاس‌ها مدرک سوت‌زنی هم دریافت می‌کنند و این برای آینده‌کاری شون فیلی فویه.

شاخ‌ها داشتند روی سرم سبز می‌شدند. گفتم: «بیشید، حالا با این

مدرک کیا می‌شه استفراام شد؟»

مرد لبخند زد و گفت: «هقدر تو عقبی پسر. فرض کن تیم شعرتون یا کشورتون می‌فواد مسابقه بره، فب یه تعداد آدم باید برن سوت بزنی یا سرودی، پییزی با سوت بفونن که تیم پرنده بشه یا نه؟ دل

بازیکن‌ها به همین تشویق‌ها و سوت‌ها فوشه دیکه. یا فرض کن یه اداره کارمندهاش رو دعوت کرده به پنگ شادی و قرحه‌کشی و

از این جور چیزا، فب چند نفر باید توی جمعیت باشن که برای اون ابرکننده مفلوک سوت و دست بزنی و مجلسش

رو گرم کنن. وگرنه چه جوری می‌تونه اون

چک‌های بی‌مزه و آبکی‌اش رو به فورد جماعت برده! از این جور موقعیت‌های کاری زیاده پسر. آگه بفوام بگم باید تا صبح برات

حرف بزنی».

بعد گلویش را صاف کرد و با ژست فاصی گفت: «البته یک موضوع فیلی مهم رو هم باید بدونی؛ سوت‌زنی به‌تازگی به‌عنوان یک رشته ورزشی ثبت شده و امسال فوش‌بفتانه آموزشگاه ما توی

مسابقه‌های المپیک پرنده داشته».

و اشاره کرد به عکس یک پسر با لب‌های فیلی درشت و پر رنگ.

- بازم بگم؟

گفتم: «نه واقعا شما درست می‌کید. از این زاویه بهش نگاه نکرده

بودم».

مرد کمی از من فاصله گرفت و بدون اینکه حتی دستش را توی

دهنش کند یا زبانش را لوله کند، آن‌چنان سوتی زد که سه متر

به هوا پریدم. به دنبال سوت‌زدن مرد، تعدادی پسر به صف ایستادن.

- فب اول نرمنش دهان و زبان!

دوباره سوت زد، اما این بار بلبلی. پسرها هم چند بار دهانشان را باز کردند و بستند.

بعد رو به من چرفید و دندان‌هایش را چسباند و سوت بلند دیگری زد.

گفتم: «بله؟»

مرد سرش را با تأسف تکان داد و گفت: «گفتم تشریف بیبرید آگه کاری ندارید».

از پله‌ها بالا آمرد و هاج‌ووواج توی پیاده‌رو ایستاده بودم که ناگهان

با صدای سه‌سوت بلند و پی‌درپی از جا پریدم. دوپرفه‌ای از کنارم رد شد و نزدیک بود با من برفور کند. مردی که سوار

آن بود فریاد زد: «پسررا با این سن و سالت هنوز نمی‌دونی سه‌سوت دنبال هم یعنی بزنی کنار؟!»

دل پیچه

مصطفی اراکی

همکلاس‌م هی فلافل می‌فور
 با دو تا نوشابه، کامل می‌فور
 سیل سس را روی آن ول می‌کند
 با پیاز تند و فلفل می‌فور
 هرچه می‌گویم زیادش فوب نیست
 او ولی تا مرز «رودل» می‌فور
 ایستاره یا نشسته یا دراز
 در قیابان، کوچه، منزل می‌فور
 عکس‌ها با این غذا انداخته
 روی ماشین توی تونل می‌فور
 مفض ایباد تنوخ، بین آن
 هات برگر یا شنیسل می‌فور
 صبح با هیرا و یاشار و همید
 عصر با میلار و فاضل می‌فور
 نفخ دارد، از همین رو مشت مشت
 قرص‌هایی زرد و بزرگ می‌فور
 کم‌کم او شکل فلافل می‌شود
 فود به فود در شیب‌ها قل می‌فور
 طبق آمار که فیلی مفی است
 بیشتر از ده مفضل می‌فور
 می‌دهد دل پیچه بوی در در سر
 عاقبت کارش به مشکل می‌فور



بیداری و بیکاری

مصعبه موسوی زاده

ماه و من مثل همیم
 روزها می‌فوبیم
 شب ولی بیداریم
 هر دو قاموش در آغوش سکوت
 بی قراریم به هم زل زده‌ایم
 گرچه بی‌آزاریم
 روشن و بیکاریم

کاش علم می‌توانست بگوید چرا چیزی را
 که من هیچ وقت در کابینت نمی‌بینم،
 مادر م به فوبی می‌بیند.

سال‌های سال است، هر وقت از مادر م مثلاً
 می‌پرسم: «فلفل قرمز کجاست؟» می‌گوید:
 «همان‌جا توی کابینت دومی.» اما هر چه نگاه
 می‌کنم، آن را نمی‌بینم. آفر سر فودش می‌آید
 و آن را در یک چشم‌به‌هم‌زدن پیدا می‌کند
 و با کتایه می‌گوید: «گاهی از چشم‌هایت
 استفاده کن.»

همین چند روز پیش بود که از او پرسیدم:
 «پدر کجاست؟» گفت: «توی کابینت
 سومی دنبالش بگردی، پیدایش می‌کنی.»
 فکر کردم اشتباه شنیده‌ام. سؤال را دوباره
 تکرار کردم. صدایش را بالا برد و گفت:
 «توی کابینت سومی.» گفتم: «سربه‌سر م
 می‌گذاری؟» با عصبانیت پاسخ آمد در
 کابینت سومی را باز کرد، دیدم پدر م
 آنجا نشسته. با تعجب گفتم: «چرا اینجا؟»
 مادر م به علامت هیس، دستش را
 روی بینی‌اش گذاشت و گفت: «دارد
 با بچه فواهرت قایم باشک بازی
 می‌کند.»

البته همیشه حق با مادر م نیست. یادم
 می‌آید پارسال عید که عمویم این‌ها آمده
 بودند عید دیدنی ما، جز من هیچ‌کس در خانه نبود.
 برایشان پای دم‌کردم و به مادر م زنگ زد که دست‌وپایم
 را کم کرده‌ام. مثل همیشه گفت: «توی همان کابینت اولی
 است، اگر چشم‌هایت را فوب باز کنی می‌بینی‌شان.»

چشم‌هایت را باز کن

مصطفی مشایخی



«رعد» و «برق» زمانی اتفاق می‌افتد که ابرها با زبان ابری سفت با هم مرف می‌زنند و دق دلی و بار الکتریکی خود را روی هم خالی می‌کنند. انگار که یک کلمیون فضایی دارد آنها آبر خالی می‌کند که رعد صدای آن و برق سیمای آن است.

رعد و برق چیزی در مایه‌های آقا کرگه و میگ میگ هستند. برای همین نور سریع تر از صدا به ما می‌رسد تا بگوید که آقا کرگه در راه است و از شنیدن آسمان غرنبه نترسیم. مثل بعضی از بازیکنان فوتبال که فقط بلند پول بگیرند و یک شوت درست و حسابی هم در پارچوب نمی‌زنند، بعضی از ابرها هم نشانه‌گیری درست و حسابی ندارند و آبرهایشان را روی زمین خالی می‌کنند که ما به آن «صاعقه» می‌گوییم.

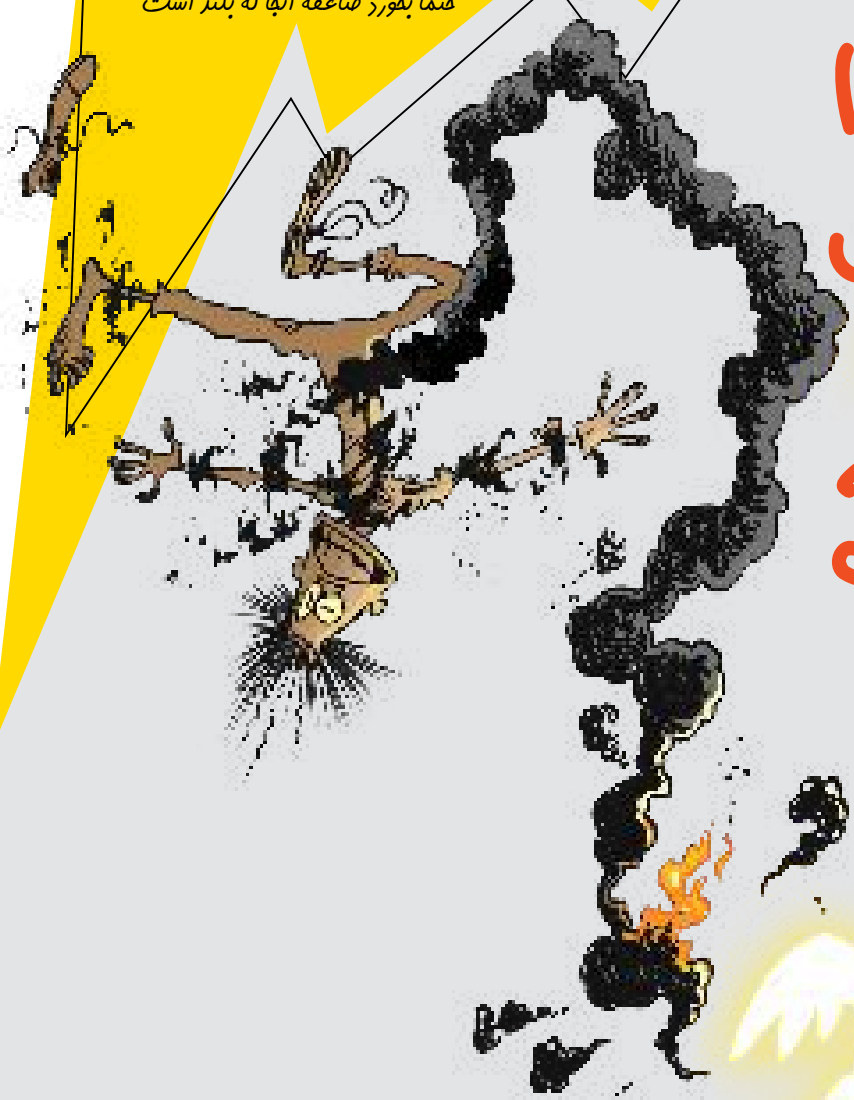
صاعقه بسیار چیز است و مثل اصابتش آن قدر داغ می‌شود که دود از کله زمین به آسمان می‌رود. برای همین بهتر است اصلاً با این بزرگوار از نزدیک آشنا نشویم. در کوه، تپه، پشت بام و بقیه جاهای بلند، امکان بیلیزویلیز شدن بیشتر است. پس در این وقت‌ها از مکان‌هان مرتفع دوری کنیم که به قول شاعر:

افتادگی آموز که در امن و اهانی
هتماً بفورد صاعقه آنها که بلند است

بخند علمی

مهدي فتح‌اللهی

میگر و صاعقه





آن را نداشته‌ای. بهار می‌گوید آرزویی بکن که شکوه آن قلبت را بلرزاند. حالا زمان شجاع‌بودن است؛ زمان قدم برداشتن برای انجام دادن کارهای باشکوه. چه چیزی در این روزهای منحصر به فرد وجود دارد که چنین حسی به آدم می‌بخشد؟ شاید به خاطر عطری باشد که در هوا می‌پیچد. هوا عطر آسمان می‌دهد و آسمان مرا به یاد رهایی می‌اندازد. انگار این هوا، جسارت آسمان را در قلبم می‌ریزد و من جرئت می‌کنم کارهای باشکوه انجام دهم تا روحم وسیع و شکوهمند شود.

امسال تصمیم گرفته‌ام دفترچه کوچکی برای یادداشت‌های بهاری بردارم. هر روز یک جمله درباره‌ی حال خوبم در آن یادداشت می‌کنم و آن را یک جای امن می‌گذارم. بعد در روزهایی که حال دلم خوب نباشد یا از آرزوهایم دور مانده بودم به یادداشت‌هایم برمی‌گردم. آن وقت، خواندن آن‌ها حتماً حالم را خوب خواهد کرد و همچنان به رسیدن به آرزوها امیدوار خواهم شد.

دفترچه کوچکم گنج بزرگ من خواهد بود. گنجی که هر بار به من یادآوری می‌کند تو صدایم را می‌شنوی و خواسته‌ام را برآورده می‌سازی.

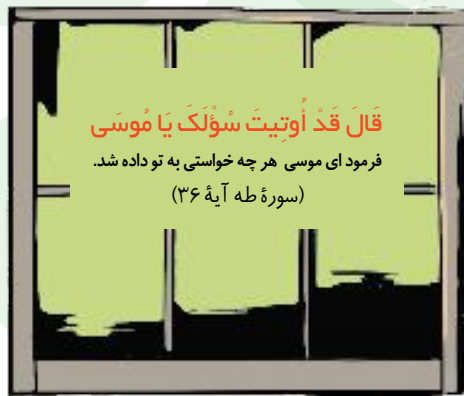
خیال‌ها را زیر و رو می‌کنم و حتی اگر فرصت بشود، مسیری کوتاه را می‌دوم. آن‌هایی که مرا در خیابان می‌بینند، فکر می‌کنند خواب مانده‌ام و دیرم شده است که می‌دوم، اما من می‌دوم. چون حسی بی‌قرار درونم هست که می‌گوید همین حالا کاری کن.

بهار به من می‌گوید کاری کن که هیچ زمان دیگری آن را انجام ندهای. می‌گوید شجاعتی پیدا کن که هیچ وقت

من آرزو کرده بودم دوباره بهار شود و حالا آرزویم برآورده شده است. وقتی آرزویم را به زهرا گفتم، او با تعجب نگاهم کرد و گفت: «آرزویت این بود دوباره بهار شود؟ حتی اگر آرزو نکنی، باز هم بهار می‌شود!»

البته که زمان می‌گذرد و بالأخره نوبت به بهار هم می‌رسد. اما راستش آرزوی من یک بُعد پنهان دارد. روزها و شب‌هایم می‌توانند بگذرند بدون اینکه حال ما را دگرگون کنند. اما بهار زمان خوبی برای دگرگونی است. من آرزو کرده بودم به یک بهار زیبا که حالم را دگرگون می‌کند برسیم.

آرزو کن!



حالا در آغاز این فرصت عجیب ایستادم. حتی برای آن کمی دست‌پاچه‌ام. انگار به دیدار دوستی می‌روم که سال‌هاست او را ندیده‌ام. بی‌قراری عجیبی در قلبم می‌تپد و پاهایم روی زمین بند نمی‌شوند. برای همین است که نمی‌توانم یک جا بمانم. مرتب راه می‌روم، حرف می‌زنم،



بررسی از رسانه

تاکنون با بحث‌های زیادی در حوزه سواد رسانه‌ای آشنا شده‌ایم که از آن جمله است: تعریف‌ها و سؤال‌های کلیدی در سواد رسانه‌ای؛ مناسبات حاکم بر رسانه‌ها و عوامل مؤثر بر آن‌ها؛ سرآشپزی رسانه‌ای؛ رسانه‌آرایی؛ دروازه‌بانی خبری و محتوایی؛ روش‌های جلب و جذب مخاطبان و کاربران؛ و ... حال باید بر این نکته تأکید کنیم که این تمام ماجرا نیست. وقتی در رسانه‌ها به بحث تصویرها می‌رسیم، به سواد بصری احتیاج پیدا می‌کنیم. جایی که با خبر و قالب‌های محتوایی و تشخیص «درست و غلط» و «واقعی و جعلی» بودنش سروکار داریم، به سواد خبری نیاز داریم. جایی که با تبلیغ و انواع آگهی‌ها روبه‌رو می‌شویم، نیازمند سواد تبلیغی و ... هستیم. به این ترتیب، ما در کنار سواد رسانه‌ای به سوادهای دیگری مانند سواد خبری، سواد بصری، سواد تبلیغاتی، سواد اطلاعاتی، سواد دیجیتال و ... نیز نیاز داریم.

بررسی از کیک سواد رسانه‌ای



اگر این کیک بزرگ را سواد رسانه‌ای بدانیم که به ما توان مواجهه با رسانه‌ها و پیام‌های آن‌ها و به بیان دیگر، نوعی رژیم مصرف رسانه‌ای می‌دهد، با قبول این تعریف که سواد رسانه‌ای مجموعه‌ای از مهارت‌های خوانش، تجزیه و تحلیل و تولید و نگارش رسانه‌ای است، بررسی از آن را می‌توانیم «سواد خبری» بنامیم؛ البته با تمرکز بر توان تشخیص محتواهای خبری درست.

فرض کنید در خانه نشسته‌اید و کسی زنگ در را می‌زند. در را باز می‌کنید. فردی با یک ظرف غذا، با ظاهر خوش‌مزه و تزئین زیبا، وارد می‌شود و می‌گوید: «سلام، بفرمایید غذا، خدمت شما». آیا غذا را قبول می‌کنید؟ از او چه می‌پرسید؟ چطور حاضر می‌شوید آن غذا را قبول کنید؟ پس از اطلاع از چه مواردی غذا را می‌گیرید و خود یا همراه خانواده آن را میل می‌کنید؟

سخت‌گیر باشیم!

وقتی بخوایم خود یا به همراه والدینمان گوشت قرمز یا مرغ بسته‌بندی شده یا هر ماده خوراکی دیگری بخریم، چه می‌کنیم؟ آن را از هر جایی می‌خریم؟ وقتی می‌خواهیم آن محصول را بخریم به چه نکاتی توجه می‌کنیم؟ معمولاً سعی می‌کنیم آن گوشت قرمز یا مرغ و ... را از محلی مطمئن و با برندی معتبر تهیه کنیم. می‌کوشیم محصول بی‌نام و نشان و فاقد برچسب اطلاعات نخریم. به تاریخ تولید آن توجه می‌کنیم. با شناخت نسبی‌مان از محصول، از سلامت محصول مطمئن می‌شویم. اگر خودمان به نتیجه نرسیدیم، سؤال‌هایی از فروشنده یا همراهمان که شناخت کافی دارند، می‌پرسیم؛ یعنی اخذ

مشورت از متخصص یا فردی مطلع.

باز سعی می‌کنیم کالا را با کیفیت دیگر کالاهای مشابه در دیگر قفسه‌ها مقایسه کنیم، تا از کیفیت محصول اطمینان حاصل کنیم. در خانه هم محصول را از نزدیک و ارسبی می‌کنیم. اگر لازم باشد آن را بو و لمس می‌کنیم و ... وقتی محصول از همه



دروازه‌های اطمینان ما عبور کرد، تازه حاضر به پخت یا استفاده از آن می‌شویم.

حال یک سؤال: ما با این همه سخت‌گیری نسبت به آنچه می‌خوریم، می‌پوشیم و ... چرا این سخت‌گیری را در مورد آنچه به عنوان خبر، تصویر یا هر قالب محتوایی که به دستمان می‌رسد، نداریم؟ چرا هر خبر و محتواهایی را در رسانه‌های اجتماعی، پیام‌رسان‌های تلفن همراه و ... می‌بینیم و می‌خوانیم، آن را به سرعت قبول می‌کنیم؟ این کار ما مانند آن است که یک ماده خوراکی حساس با قابلیت فسادپذیری بالا را در گوشت خیابان از یک دست‌فروش بخریم و بخوریم!

۱. در نظر گرفتن منبع
بر روی منبع خبر کلیک کنید تا وب سایت، هدف و اطلاعات تماس آن را ببینید.

۲. خواندن فرا متن
اخبار همیشه کنار یک عکس، یک ویدیو، یک صوت یا یک کلیپ قرار می‌گیرد. متن و فرا متن هر دو را بخوانید.

۳. کنترل منابع پیش‌بینان
روی لینک منابع کلیک کنید تا مطمئن شوید که آیا منابع خبر را پشتیبانی می‌کنند یا خیر؟

۴. بی‌رحمی ششوی یا جدی بودن
لگر یک خبر با عصبانیت یا عصبانیت منتشر می‌شود، این نشانه‌ها برای اطمینان بزرگ هستند.

۵. بی‌رحمی تخصصی
از یک متخصص در این خصوص سوال کنید و با او یک مصاحبه انجام دهید تا مطمئن شوید که آیا خبر را می‌توان به شما اعتماد کرد یا خیر.

۶. بی‌رحمی تاریخ
بسیار از رویدادهای جاری مربوط هستند. تاریخ و وقایع گذشته را در نظر بگیرید تا بتوانید دیدگاه خود را بهتر درک کنید.

۷. بی‌رحمی تعصبان
در نظر بگیرید که آیا خبر شما بر روی یک تکرار می‌گردد. در تاریخ در خصوص این موضوع با واقعی بودن خبر، تعصبان خود را کنار بگذارید.

آیا امکان دارد شما شیر یا گوستی را که فاسد شده یا نامعتبر است و خودتان حاضر به خوردن آن نیستید و یا هنوز نسبت به آن مشکوک هستید، به یک دوست، عزیز، یا جمع زیادی از افراد بدهید؟ چطور حاضرید چنین کنید؟ این در حالی است که ما روزانه اخبار و اطلاعات جعلی، نادرست و مسموم بسیاری را با دیگران به اشتراک می‌گذاریم. آیا تبعات نشر و باز نشر چنین اخبار و اطلاعاتی که برخی از آن‌ها به ذهن و روح انسان‌ها صدمه می‌زنند، کمتر از تبعات جسمی است؟ هر چند این گونه خبرها گاه می‌توانند به جسم ما هم به صورت پیامدهای فشارها و استرس‌های احتمالی و... صدمه بزنند.

اخبار مسموم را به اشتراک نگذاریم
در مواجهه با اخبار و تصویرها چرا سعی نمی‌کنیم از اعتبار منبع خبر یا تصویر، تولیدکننده و خالق آن، تاریخ انتشار، صحت و وسقم آن، کنترل نکات حساس در آن مثل تعصبات (قومی، نژادی، جنسیتی و...)، فرامتن خبر یا تصویر و... اطمینان حاصل کنیم؟ چرا به سراغ کنترل اعتبار و درستی آن از طریق بررسی منابع نرویم و نکوشیم از درستی آن اطمینان حاصل کنیم؟ اگر هم به نتیجه نرسیدیم، می‌توانیم از متخصص راهنمایی بگیریم یا حداقل اگر به جمع‌بندی در مورد درستی‌اش نرسیدیم، آن را منتشر یا نقل نکنیم.

سواد خبری

سواد خبری دانش و مهارتی است که مخاطب به کمک آن اخبار واقعی را از شایعه و اخبار جعلی، تبلیغات سیاسی و تجاری، تعصب‌های قومی و نژادی و مانند آن تشخیص می‌دهد و تفاوت آن‌ها را درک می‌کند. در چارچوب این تعریف، مخاطبی را می‌توان دارای سواد خبری دانست که هنگام مواجه شدن با خبر (محتواهای خبری)، یافتن پاسخ هفت پرسش کلیدی زیر را در دستور کار خود قرار دهد:

۱. نکته اصلی که خبر یا گزارش می‌خواهد بگوید، چیست؟
۲. آیا در خبر یا گزارش به تمامی عناصر خبری پاسخ داده شده است؟
۳. آیا خبرنگار برای یافتن اصل واقعیت، نهایت تلاش خود را کرده است؟
۴. آیا منابعی که خبرنگار در خبر یا گزارش خود از آن‌ها نام برده است، از اعتبار کافی برخوردارند؟
۵. آیا خبرنگار خبر یا گزارش را به طور شفاف ارائه کرده است؟
۶. آیا مدارک و شواهدی مبنی بر درستی آنچه خبر یا گزارش می‌خواهد بگوید، وجود دارد؟
۷. آیا در خبر یا گزارش بی‌طرفی رعایت شده است؟



تا به حال چقدر سعی کرده‌اید این سؤال‌ها را با خودتان مطرح کنید؟ از این به بعد اگر خبری به دستمان رسید، چطور از درستی

آن مطمئن بشویم؟ حالا آیا می‌دانیم چه نکاتی را در مورد آن کنترل کنیم؟ آیا می‌دانید ارزش‌ها و عناصر خبری کدام‌اند؟

برای درک بهتر ارزش‌های خبری بهتر است مثال سنگ را بزنیم. تصور کنید شما دو سنگ دارید: یکی دارای رگه‌های طلا و دیگری بدون رگه‌های طلا. کدام با ارزش‌تر است؟ قطعاً خواهید گفت سنگی که دارای رگه‌های طلاست. در مورد اخبار نیز چنین است. ارزش‌های خبری در اخبار، یعنی تازگی، مجاورت، شهرت، فراوانی، تعداد و مقدار، اختلاف، برخورد و کشمکش، دربرگیری، استثنا و شگفتی، و... مانند همین رگه‌ها هستند. در مورد ارزش‌ها و عناصر خبری تحقیق و بررسی کنید.



شما چه فکر می‌کنید؟ آیا می‌دانید یک تصویر را چطور تجزیه و تحلیل کنید و چطور از جعلی یا واقعی بودن آن مطمئن شوید؟

صورت‌های فلکی در آسمان شب

نقش‌هایی در آسمان

داستان از آنجا آغاز شد که نیاکان یونانی و روم باستان ما، شب‌ها زیر آسمانی صاف و شفاف و به دور از هرگونه آلودگی نوری می‌خوابیدند! احتمالاً زیبایی صحنه‌ای که آن‌ها از آسمان شب می‌دیدند، برای ما غیرقابل‌تصور است. نتایج خیال‌پردازی‌های آنان، خلق بیش از ۴۰ صورت فلکی در آسمان شب بود که هنوز هم مورد استفاده ستاره‌شناسان و رصدگران حرفه‌ای قرار می‌گیرد!

احتمالاً بارها برایتان اتفاق افتاده است که به تکه‌های سفید و پنبه‌ای ابرهای زیبا در آسمان خیره شده‌اید! شاید گاهی برای خودتان خیال‌پردازی هم کرده باشید و در عالم تصورات، یک تکه ابر را شبیه یک فیل غول‌پیکر یا یک هواپیما دیده باشید! البته ممکن است تصورتان از ابر فیلی، کاملاً برخلاف تصور دوستتان باشد و او دقیقاً همان ابر را شبیه یک روباه ببیند! راستش را بخواهید همه ما انسان‌ها از گذشته‌های دور به داستان‌پردازی و خیال‌پردازی علاقه داشته‌ایم. گذشتگان ما برای هر چیزی که در آسمان و زمین مشاهده می‌کردند، یک داستان آموزنده می‌ساختند؛ مثلاً درباره ابرها، خورشید و ماه، ستاره‌ها و سیاره‌ها.

آن‌ها گاهی به آسمان شفاف و پرستاره بالای سر خود نگاه می‌کردند و هر دسته از ستاره‌ها را مانند یک حیوان یا وسیله یا حتی یک انسان تصور می‌کردند.

به شکلی که دسته‌ای از ستاره‌ها در آسمان در کنار یکدیگر درست می‌کنند، صورت فلکی می‌گویند؛ مثلاً صورت فلکی ازدها، صورت فلکی ترازو یا صورت فلکی هرکول!

نام‌گذاری صورت‌های فلکی وقتی که تعدادی از ستارگان آسمان را با خط‌های فرضی به یکدیگر وصل کنیم، یک شکل در آسمان به وجود می‌آید. اسم‌های صورت‌های فلکی هم از روی همین شکل‌ها گذاشته شده‌اند. یونانیان باستان برای هر کدام از صورت‌های فلکی یک اسم انتخاب کردند که شبیه شکل آن‌ها بود؛ مانند سگ بزرگ، عقرب، بادبک و شکارچی. ۸۸ صورت فلکی در آسمان نام‌گذاری شده‌اند. در مکان‌هایی که کاملاً تاریک باشند، شما هم می‌توانید چند تا از آن‌ها را به راحتی با چشم ببینید.

ستارگان موجود در هر صورت فلکی چندان ارتباطی با هم ندارند و واقعاً کنار یکدیگر قرار ندارند! آن‌ها فقط طوری قرار گرفته‌اند که وقتی از زمین به آن‌ها نگاه می‌کنیم، انگار در یک مجموعه قرار دارند!

راهنمایان آسمان شب

شاید از خودتان پرسید: «صورت‌های فلکی که براساس تخیل‌ها و تصوراتی گذشتگان ما ساخته شده‌اند، پس چه فایده‌ای برای ستاره‌شناسان دارند؟!»
بیا بید از روی زمین شروع کنیم. فرض کنید می‌خواهید آدرس منزل خودتان را به پیک بدهید. چه کاری انجام می‌دهید؟ از اسم شهر، اسم میدان، خیابان و کوچه‌ها استفاده می‌کنید. ما انسان‌ها، خیابان‌ها و کوچه‌ها را نام‌گذاری می‌کنیم تا بتوانیم به کمک اسم آن‌ها، آدرس مکان‌های متفاوت را پیدا کنیم. حتی در مقیاس‌های بزرگ‌تر، کل کره زمین را به کمک مختصات جغرافیایی مشخص می‌کنیم و هر نقطه‌ای روی سیاره ما یک طول جغرافیایی و یک عرض جغرافیایی مشخص دارد.

در گذشته، صورت‌های فلکی می‌توانستند برای مسافران و دریانوردان مانند یک نقشه راهنما عمل کنند و آن‌ها راه خودشان را در

ذات‌الکرسی، قیفاووس و اژدها است.
ستاره قطبی خودش در صورت
فلکی خرس کوچک قرار دارد.

دایره البروجی‌ها

دوازده صورت فلکی دایره البروجی
در آسمان وجود دارند که هر کدام به
یکی از ماه‌های سال متعلق هستند. مثلاً
صورت فلکی شیر متعلق به ماه مرداد
و صورت فلکی میزان متعلق به ماه مهر
است. اگر می‌توانستیم ستارگان را روزها
هم ببینیم، خورشید در هر ماه روی
یکی از این صورت‌های فلکی قرار
داشت!

فصلی‌ها

بعضی از صورت‌های فلکی آسمان
فقط در فصل‌های خاصی از سال به‌خوبی
دیده می‌شوند؛ مثلاً شکارچی یک
صورت فلکی زمستانی است و صورت
فلکی عقرب در شب‌های زمستان
خودنمایی می‌کند.

بیابان‌ها و دریاها به کمک ستارگان
پیدا می‌کردند. همچنین به کمک علم
ستاره‌شناسی، می‌توانستند شرایط آب و
هوایی را برای کشاورزی و برنامه‌ریزی
کاشت محصول پیش‌بینی کنند.
ستاره‌شناسان هم، برای آنکه بتوانند
اجرام آسمانی را راحت‌تر در آسمان
شب پیدا کنند، از صورت‌های فلکی
استفاده می‌کنند.

در گذشته ۴۸

صورت فلکی باستانی نام‌گذاری
شده بودند. اما ستاره‌شناسان
صورت‌های فلکی جدیدی را هم در
آسمان پیدا کردند و اکنون تعداد
صورت‌های فلکی کل آسمان شب
به ۸۸ تا رسیده است.

ستاره‌شناسان

اطراف هر صورت فلکی
یک محدوده در نظر گرفته‌اند
و کل آسمان طوری تقسیم‌بندی
شده است که هر ستاره به
یک صورت فلکی متعلق
باشد.

انواع صورت فلکی

صورت‌های فلکی آسمان را می‌توان
به سه دسته کلی تقسیم کرد:
● صورت‌های فلکی دور قطبی
● صورت‌های فلکی دایره البروجی
● صورت‌های فلکی فصلی

دور قطبی‌ها

چهار صورت فلکی در اطراف
ستاره قطبی در آسمان نیم کره شمالی
می‌چرخند که نام آن‌ها خرس بزرگ،

منابع
۱. صورت‌های فلکی، کری مک‌لر، ترجمه احمد دالکی، انتشارات کیتاشناسی، ۱۳۹۴.
۲. اساطیر یونانی و صور فلکی، نیپوفر فشنگ‌ساز، ناشر بسزبان، ۱۳۹۷.

راههای ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، راینامه مجله است به نشانی: nojavan@roshdmag.ir و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۶۵۹۶

کدام فنجان زودتر از بقیه پر می شود؟



۲

در این تصویر سنگ واقعی است، درختان واقعی هستند و همین طور آسمان و خاک هم واقعی است. چگونه ممکن است؟ می توانید توضیح بدهید؟



۳

اگر مکعب قرمز سبک تر از مکعب سبز و وزن دو تا مکعب آبی معادل وزن قرمز و سبز باشد، در این صورت مکعبها را به ترتیب از سبک ترین تا سنگین ترین مرتب کنید.

آیا می توانید چهار عمل اصلی (جمع، منهای، ضرب و تقسیم) را طوری میان اعداد ۱ تا ۹ قرار دهید که معادل عدد ۱۰۰ شود.

۴

۶

آیا می‌توانید جای علامت سوال عدد درست را حدس بزنید؟

۲	۱۱	۲۰
۴	۹	۳۲
۷	۸	۴۹
۴	۱۰	?

رقم‌های ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ فقط یک‌بار تکرار شود.

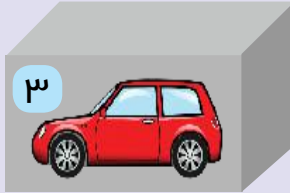
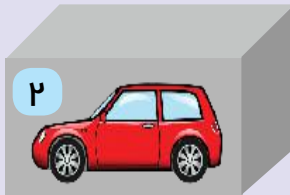
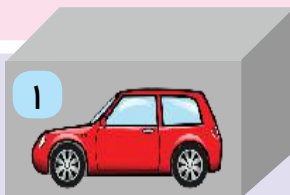
		۱			۴			۲
	۹				۶	۵		
			۸		۲			
	۸				۷	۲	۶	
۱			۶		۳	۷	۹	
۶	۷	۲	۹			۴		
۷	۲							۳
۹			۲					۴
۴			۱		۵		۲	۹

۵

آیا می‌توانید اعداد ۱ تا ۶ را طوری در این خانه‌های خالی قرار دهید که حاصل ضرب صحیح را به دست آید؟

۸

×			
	۴		



$\text{😂} + \text{😂} + \text{😂} = 90$
 $\text{😄} + \text{😂} + \text{😄} = 50$
 $\text{😄} + \text{😓} + \text{😓} = 40$
 $\text{😂} + \text{😄} \times \text{😓} = ??$

۷

با یافتن ارزش عددی این آدمک‌ها جای علامت سؤال عدد درست را بنویسید.

معما
با توجه به این عبارتها خودرو داخل کدام جعبه است؟

- خودرو داخل جعبه ۱ است.
- خودرو داخل جعبه ۲ نیست.
- خودرو داخل جعبه ۳ نیست.

جواب
معما را به دفتر مجله به نشانی بالای صفحه قبل ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.

شغل؛ برنامه نویسی

روزگاری نه چندان دور، شغل‌های مرتبط با رایانه به مهندسی نرم‌افزار و مهندسی سخت‌افزار منحصر بود. رفته رفته شبکه هم به این رشته‌ها اضافه شد و به جایی رسیدیم که رشته‌ها و شغل‌های مربوط به رایانه را دیگر نمی‌توان شمارش کرد. فقط در نظر داشته باشید که ورود به هر زبان برنامه‌نویسی شما را به یک دنیای متفاوت وارد می‌کند که در مواردی می‌توان سال‌ها آن را به‌تنهایی ادامه داد و از آن درآمد کسب کرد. نمونه بارز آن، زبان‌های برنامه‌نویسی مانند «C» و «جاوا» هستند که با وجود سن و قدمت بالا، همچنان تقاضای بسیاری برای کار برای آن‌ها وجود دارد. برای ورود به دنیای برنامه‌نویسی هم باید زود دست‌به‌کار شوید. هر چه زودتر آموزش ببینید، سریع‌تر می‌توانید به موفقیت و کسب درآمد برسید.

برای آغاز یادگیری برنامه‌نویسی ابتدا باید زبان انگلیسی را خوب یاد بگیرید. سپس تصمیم بگیرید که می‌خواهید در چه حوزه یا زبان برنامه‌نویسی متبحر شوید.

همان‌طور که می‌دانید، رایانه‌ها تنها به زبان «صفر و یک» (باینری) صحبت می‌کنند و زبان دیگری را متوجه نمی‌شوند. ابتدا برای برقراری ارتباط با ماشین‌ها سعی شد به زبان خود آن‌ها، یعنی زبانی که به زبان صفر و یک نزدیک‌تر است، صحبت کنیم. به این نوع زبان‌ها که به صورت مستقیم با پردازنده در ارتباط هستند، در اصطلاح، زبان‌های «سطح پایین» گفته می‌شود. از جمله این زبان‌ها می‌توان به «اسمبلی» اشاره کرد. اما یادگیری و تسلط به این زبان‌ها برای برنامه‌نویسان فوق‌العاده سخت بود. بنابراین متخصصان تصمیم گرفتند زبان‌هایی بسازند که به زبان انسان‌ها نزدیک‌تر باشد. در اصطلاح به این زبان‌ها، زبان‌های «سطح بالا» می‌گویند که زبان‌های C، جاوا و «جاوا اسکریپت» از آن جمله‌اند.

را بیشتر می‌کند.

حالا برای اندروید که ۸۰ درصد دارندگان تلفن همراه از آن استفاده می‌کنند برنامه بنویسیم؟!

ج) برنامه‌نویسی بازی و بازی‌سازی

ساخت بازی‌های رایانه‌ای صنعتی پول‌ساز و جذاب است که این روزها در کشور خودمان هم طرف‌داران بسیاری دارد. این رشته تلفیقی است از سامانه عامل (سیستم‌عامل)، معماری رایانه، گرافیک رایانه‌ای، هوش مصنوعی، پایگاه داده، شبکه و ... شاید در اوایل کار نتوانید تمامی این مباحث را یاد بگیرید، ولی ناامید نشوید. قرار نیست همه‌چیز را همه بلد باشند. همه ما به مرور و با چندین سال کار و مطالعه توانایی‌هایمان را ارزشمندتر می‌کنیم.

د) برنامه‌نویسی وب

از طراحی یک وبگاه (وب‌سایت) ساده تا برنامه‌های تحت وب و هر آنچه در محیط اینترنت می‌بینید، در حوزه این برنامه‌نویسی است. هر شرکت و مؤسسه‌ای حداقل به یک وبگاه نیاز دارد و می‌خواهد خدمات خود را از طریق اینترنت ارائه کند. پس حضور یا ارتباط با یک برنامه‌نویس در هر شرکت ضروری است. از سوی دیگر، دنیای کنونی و دولت‌ها نیز به سوی حذف کاغذ می‌روند. پس برنامه‌نویسی وب آینده بسیار درخشان دارد.

اگر می‌خواهید سراغ برنامه‌نویسی وب بروید، باید «جاوا اسکریپت»، «سی‌اس‌اس» و «اچ‌تی‌ام‌ال» را به خوبی یاد بگیرید.

کاربردهای برنامه‌نویسی

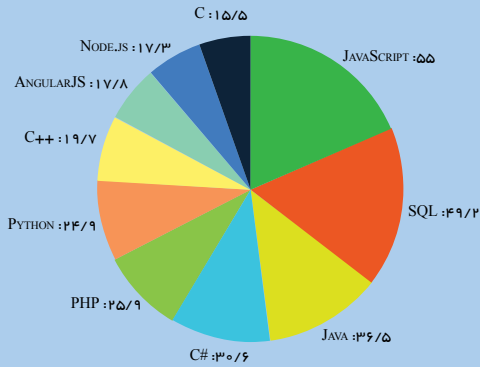
الف) برنامه‌نویسی دستکاپ^۶

این برنامه‌نویسی برنامه‌هایی تولید می‌کند که برای اجرا روی رایانه‌های خانگی و اداری مناسب هستند؛ مانند انواع خودکارسازی‌ها (اتوماسیون‌ها) و نرم‌افزارهای حسابداری، انبارداری و ارتباط با مشتری، شرکت‌ها و مؤسسه‌ها مشتریان پروپاقرص برنامه‌نویسان دستکاپ هستند.

ب) برنامه‌نویسی تلفن همراه

بشر به جایی رسیده است که می‌خواهد فناوری را در همه حال در اختیار داشته باشد. استفاده از ابزارهایی مثل «رایانه کتابی» (تبلت)، تلفن همراه و «ابزارک‌ها» (گجت‌ها) پوشیدنی و توسعه امکانات آن‌ها به برنامه‌نویسی با زبان‌های متفاوت نیاز دارد و این موضوع اهمیت کار در حوزه برنامه‌نویسی

سامانه‌های عامل‌های متفاوت، مانند ویندوز، لینوکس، اواس/یکس، اندروید، وب و ... برنامه‌نویسی کنید. در حقیقت یک‌بار برنامه خود را بنویسید و همه‌جا از آن استفاده کنید.



جاوا اسکریپت^{۱۱}

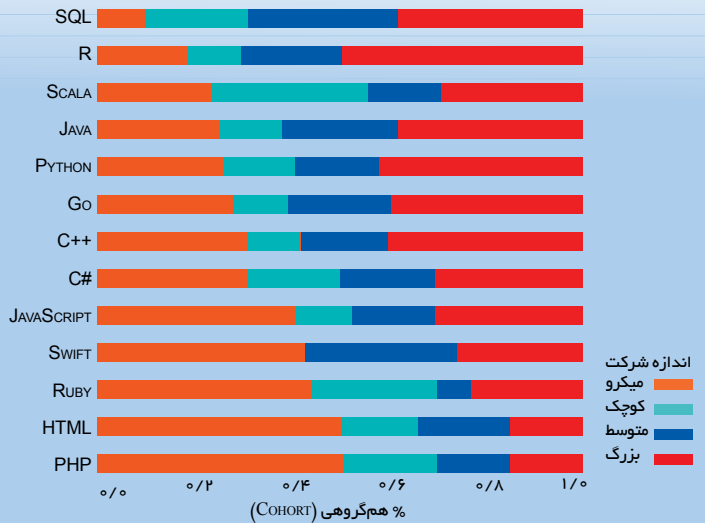
اول اینکه جاوا اسکریپت با جاوا کاملاً متفاوت است و برای راحتی کار JS نوشته می‌شود. همان‌طور که از نامش پیداست &یک زبان اسکریپت‌نویسی به حساب می‌آید. از این زبان می‌توان برای برنامه‌نویسی صفحه‌های وب، برنامه‌های کاربردی (اپلیکیشن‌های) تلفن همراه بازی و برنامه‌های کاربردی (اپلیکیشن‌های) دستکناپ استفاده کرد. بنابراین می‌توان این‌گونه برداشت کرد که زبان برنامه‌نویسی جاوا اسکریپت، یک زبان همه‌فن حریف است. همان‌طور که در ابتدای مطلب اشاره شد، طراحان صفحه‌های اینترنت باید زبان جاوا اسکریپت را در کنار اچ‌تی‌ام‌ال و سی‌اس‌اس فرابگیرند.



اگر به برنامه‌نویسی علاقه دارید یا می‌خواهید آن را به صورت حرفه‌ای دنبال کنید، ادامه این مطلب را در شماره آینده بخوانید.

- | | |
|----------------|------------------|
| پی‌نوشت‌ها: | 6. Desktop |
| 1. Java | 7. Gadgets |
| 2. Binary | 8. Python |
| 3. Low Level | 9. Data Analysis |
| 4. High Level | 10. Java |
| 5. Java Script | 11. Java Script |

درصد شرکت‌های استفاده‌کننده از هر زبان برنامه‌نویسی



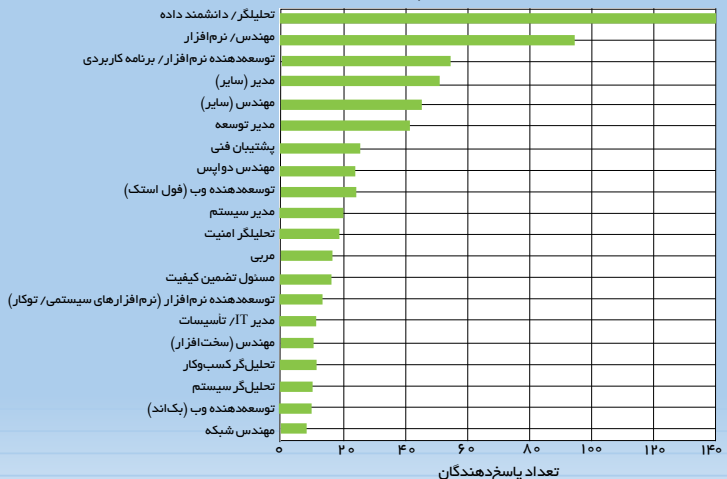
آشنایی با زبان‌های برنامه‌نویسی

پایتون^۸

زبان برنامه‌نویسی پایتون را می‌توان آسان‌ترین و پرکاربردترین زبان برنامه‌نویسی دانست. زبانی همه‌منظوره که از آن می‌توان برای «تحلیل داده»^۹ و طراحی وبگاه تا ساخت بازی‌های رایانه‌ای استفاده کرد.

پایتون یک زبان برنامه‌نویسی برای توسعه نرم‌افزارهای وب و نرم‌افزارهای کاربردی، از جمله اپلیکیشن‌های تلفن همراه محسوب می‌شود که یادگیری آن آسان و ابزارهای کاربردی آن به رایگان در دسترس است. این موضوع موجب می‌شود که زبان برنامه‌نویسی پایتون تقریباً برای همه افراد در دسترس و قابل استفاده باشد. افرادی که زمان کافی را به یادگیری زبان برنامه‌نویسی پایتون اختصاص دهند، می‌توانند برنامه‌های جالبی با این زبان خلق کنند.

نقش‌های کاری توسعه‌دهندگان پایتون



جاوا^{۱۰}

جاوا یک زبان برنامه‌نویسی چندمنظوره است. گذشته از پیاده‌سازی برنامه‌های کاربردی برای اجرا در رایانه و تلفن همراه هوشمند، بسیاری از وبگاه‌ها، از امکانات موجود در جاوا، برای پیاده‌سازی ساختار دینامیکی استفاده کرده‌اند. همچنین شما می‌توانید با استفاده از آن برای

گolf ورزشی است که در آن هر بازیکن تلاش می‌کند که به کمک ضربه‌های یک چوب مخصوص، توپی را حرکت دهد و آن را درون سوراخی بیندازد که در زمین قرار دارد. در مسابقه‌های گلف، هدف هر ورزشکار انداختن توپ در سوراخ با تعداد ضربه‌های کمتر است. به همین دلیل ورزشکاری که با ضربه کمتری به این هدف دست یابد، امتیاز بیشتری کسب می‌کند.

گolf

خصوصیات ورزش گolf

ورزش گolf باید در فضای باز و بین درختان و سبزه‌زارها برگزار شود. در چنین محیطی میزان اکسیژن به بیشترین حد ممکن می‌رسد که برای سلامت انسان بسیار مفید است. علاوه بر این، نور خورشید که تأثیر فراوانی در جذب ویتامین D دارد، به تمام بخش‌های زمین می‌تابد.

در گolf ورزشکاران پس از ضربه باید به سمت محل فرود آمدن توپ حرکت کنند. به همین دلیل، هر گلف‌باز طی سه تا چهار ساعت در حدود هشت کیلومتر راه می‌رود. این میزان پیاده‌روی مستمر فایده‌های فراوانی برای همه گروه‌های سنی دارد و برای هیچ‌یک از آن‌ها مضر نیست. ضمن آنکه چون ورزشکار همیشه در حال حرکت به سوی حفره هدف است، هیچ‌گاه احساس بی‌حوصلگی از پیاده‌روی در او به وجود نمی‌آید.

در ورزش گolf، ورزشکار باید با دقت به توپ ضربه بزند تا توپ به سمت حفره هدف حرکت کند. به همین دلیل، او به تمرکز، دقت و تسلط فراوان روی اعصاب خویش نیاز دارد. هر چه ورزشکار بیشتر گolf بازی کند، این خصوصیات در وی قوی‌تر می‌شود. نوع پوشش ورزشکاران این رشته سبب می‌شود که همه بدون هیچ مشکل یا محدودیتی از نظر جنسیت، مذهب و ملیت بتوانند به آن بپردازند.

ابزارهای بازی

گolf بازها می‌توانند هر گونه لباسی بپوشند؛ فقط این لباس نباید هنگام مسابقه یا تمرین به بدن آن‌ها فشار بیاورد. به همین دلیل، در مسابقه‌های گolf تنوع فراوانی در لباس بازیکنان وجود دارد و گolf بازها را در لباس‌هایی چون پیراهن آستین کوتاه، شلوار و دامن می‌توان دید.

زمین گolf

مساحت زمین گolf در حدود ۴۰ تا ۳۰ هزار مترمربع است. این زمین ۱۸ حفره دارد و وظیفه گolf بازها این است که توپ‌هایشان را به درون این حفره‌ها هدایت کنند. فاصله حفره‌ها از یکدیگر ثابت نیست و دو حفره حداقل ۹۱ متر و حداکثر ۵۴۶ متر با هم فاصله دارند.





برنده مسابقه

هر گاه توپ گلف باز وارد حفره‌ای شود، بازیکن برنده آن حفره شده است. اگر تعداد حفره‌های برده شده توسط یک بازیکن بیشتر از حفره‌های باقی مانده باشد، آن بازیکن برنده مسابقه خواهد بود. اما اگر بازی مساوی شد، کمیته برگزار می‌تواند چند حفره جدید را به حفره‌های قبلی اضافه کند تا نفر برنده مشخص شود.

اگر بازیکنی قبل از ضربه زدن حریف، اعلام کند که حفره را به حریف واگذار کرده است، امتیاز آن حفره بدون نیاز به ضربه، به حریف واگذار می‌شود. امتیازی که به این شکل به حریف داده شود، قابل بازگشت نیست؛ حتی اگر بازیکن از این کار خود پشیمان شود.

خطاها و جریمه‌ها

بازیکن مجاز نیست به همراه خود وسایل الکترونیکی به زمین مسابقه ببرد. او حق ندارد تمرکز حریف را حین ضربه زدن به هم بزند. مثلاً نمی‌تواند نزدیک یا پشت حفره‌ای قرار گیرد که حریف می‌خواهد توپ را درون آن بیندازد.

توپ تنها در صورت شکسته شدن یا ترک خوردن تعویض می‌شود. در سایر موارد، بازیکن حق عوض کردن توپ را ندارد؛ حتی اگر توپ به گل آغشته شده باشد.

در صورتی که بازیکن از توپ قانونی استفاده نکند، امتیاز یک حفره به رقیب وی اعطا می‌شود.



انواع مسابقه‌ها

انفرادی: رقابت یک گلف باز با گلف باز دیگر

سه نفری: رقابت یک نفر با دو گلف باز دیگر. در این رقابت یک توپ در جریان بازی است و هر گلف باز به نوبت به توپ ضربه می‌زند.

چهار نفره: رقابت یک تیم دو نفره در برابر دو بازیکن دیگر. به هریک از اعضای یک تیم «هم گروه» گفته می‌شود.

سه توپه: سه نفر به صورت انفرادی با هم رقابت می‌کنند و هر یک با تویی جداگانه بازی می‌کند.

بازی ضربه‌ای: رقابتی که در آن تعداد ضربه به توپ اهمیت دارد. در بازی ضربه‌ای، کسی که با ضربه‌های کمتر توپ را به درون حفره بفرستد، برنده مسابقه خواهد بود.

شروع مسابقه

هر بازیکن اجازه دارد قبل از مسابقه، در زمین به بازی تمرینی بپردازد. پس از آن نوبت به قرعه کشی می‌رسد و بازیکنی که برنده قرعه شود، بازی را شروع خواهد کرد. در صورتی که مسابقه در چند

مرحله برگزار شود، هر گلف بازی که در مرحله قبل بیشترین امتیاز را کسب کرده باشد، آغازکننده مرحله جدید خواهد بود.

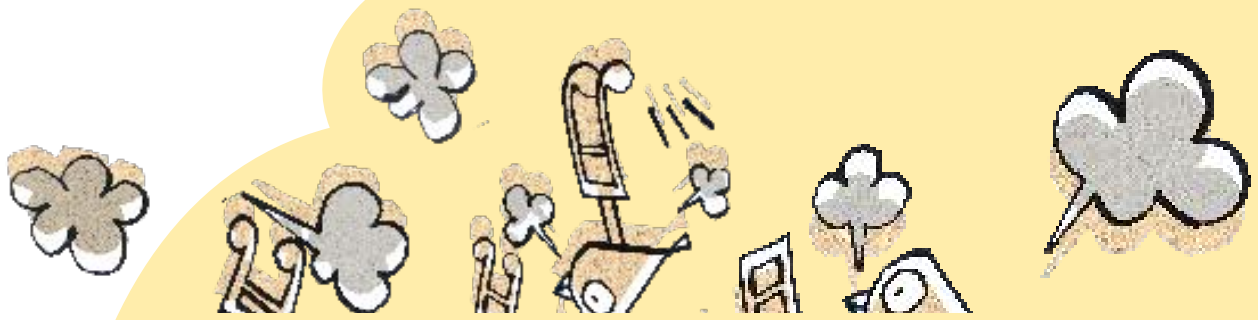


خواب طلاپی

در زمان‌های قدیم پیرمردی فقیر و تنها در کلبه‌ای کوچک که در فاصله دوری از شهر قرار داشت، روزگار سپری می‌کرد. هر روز صبح ساک دستی‌اش را با بسته‌های سنجاق، شانه، قیچی، نخ، سوزن، قرقره و از این قبیل چیزها پر می‌کرد و پای پیاده جاده خاکی تا شهر را می‌پیمود. آن وقت بساطش را در گوشه‌ای از خیابان پهن می‌کرد و با فروش آن‌ها به رهگذران نان شبش را درمی‌آورد و دوباره نزدیکی‌های غروب به کلبه محقرش برمی‌گشت.

سقف کلبه‌اش چکه می‌کرد و تنها پنجره کلبه هم شکسته بود. در بهار پرندگان از راه این پنجره داخل کلبه می‌شدند و در سقف چوبی آن آشیانه می‌ساختند. تنها خوش‌شانسی کوچکی که پیرمرد داشت، این بود که پشت کلبه‌اش باغچه کوچکی با یک درخت سیب بود. در پاییز سیب‌های رسیده با وزش باد پایین می‌ریختند. این سیب‌ها شیرین‌ترین سیب‌های آن دور و بر بودند.

یکی از شب‌ها پیرمرد به خواب سنگینی فرو رفته بود که ناگهان نیمه‌های شب صدایی بسیار واضح شنید. توی خواب شنید: «برو به تنها پل شهر.»



غروب را در گوشه‌ای از این پل نشسته بودی؟ حالا هم که تو را دیدم از سرما می‌لرزی، دلم به حالت سوخت و کنجکاو شدم و خواستم دلیل این کارت را بدانم.»

پیرمرد جواب داد: «راستش من چند شب متوالی توی خواب صدایی می‌شنیدم که از من می‌خواست به شهر بیایم و کنار این پل بنشینم و منتظر شوم. به همین خاطر آمدم و...»

صاحب دکه با صدای بلند خندید و گفت: «خواب دیدی غریبه؟ توی خواب از تو خواسته شد به اینجا بیایی؟ بین غریبه‌ها من هرگز به خواب‌هایم توجه نمی‌کنم. خود من دیشب توی خواب دیدم که در فاصله نسبتاً دوری از شهر کلبه فقیرانه و کوچکی هست که پشت آن یک درخت سیب وجود دارد. من در حال بیل زدن دور و بر درخت سیب هستم که یک کوزه طلا پیدا می‌کنم. به نظر تو من باید وقتم را تلف کنم و کلی در اطراف این شهر بگردم و بعد از یافتن آن کلبه دور و بر درخت سیب پشت کلبه خیالی را بیل بزنم به این امید که کوزه پر از سکه‌های طلا را پیدا کنم؟ نصیحت مرا گوش کن. اگر من جای تو بودم...»

در این هنگام صاحب دکه پیرمرد را دید که با عجله از او خداحافظی کرد و دوان‌دوان از روی پل گذشت. پیرمرد پس از پشت سر گذاشتن چند خیابان، جاده خاکی کلبه‌اش را در پیش گرفت و قبل از تاریک شدن هوا به کلبه‌اش رسید. وقتش را تلف نکرد و شروع کرد به کندن دور و بر درخت سیب. مدتی نگذشته بود که تیغه بیلش با چیز سختی برخورد کرد. کوزه طلا بود که شکست و سکه‌های طلا بیرون ریخت. سکه‌های طلا در میان خاک‌ها برق می‌زدند. تعدادشان به صدها عدد می‌رسید.

از فردای آن روز زندگی سخت و طاقت‌فرسای پیرمرد دست‌فروش به پایان رسید. اکنون او به اندازه کافی پول داشت که کلبه‌اش را تعمیر کند و گرسنگی نکشد. پیرمرد بعضی روزها به افراد فقیر و بی‌خانمان سر می‌زد و برایشان غذا می‌برد و لباس می‌خرید. او با شادمانی باقی سال‌های عمرش را پشت سر گذاشت. روزی هم که درگذشت، اهالی منطقه تنذیسی از او را که روی سنگ حکاکی شده بود، ساختند و جلوی کلبه‌اش و روی سکوی از سنگ مرمر گذاشتند. در گوشه‌ای از سکو این جمله نوشته شده بود: «بعضی وقت‌ها رؤیاها به طلا تبدیل می‌شوند.»

پیرمرد از خواب پرید و چشم‌هایش را با پشت دست‌هایش مالید و دور و برش را با نگرانی نگاه کرد. هیچ کس توی کلبه تاریکش نبود. تنها صدایی که می‌شنید صدای پارس سگ‌ها بود که از دور به گوش می‌رسید. با خودش گفت: «هرچه بود توی خواب شنیدم.»

دوباره دراز کشید و خوابید. اما شب بعد هم نیمه‌های شب دوباره این صدا را شنید: «برو به تنها پل شهر.» از خواب پرید و باز هم با خودش گفت: «هرچه بود توی خواب شنیدم» و دوباره دراز کشید و خوابید.

چندین شب پی‌درپی این صدای واضح را در خواب شنید و سرانجام با خودش فکر کرد: «حتماً فردا صبح به شهر می‌روم و کنار تنها پل شهر می‌نشینم تا ببینم چه اتفاقی برایم می‌افتد.»

پیرمرد صبح زود بقیچه‌ای را که داخل آن مقداری نان و پنیر گذاشته بود، برداشت و به شهر رفت. نشانی پل را از یک نفر پرسید و پس از گذشتن از چند خیابان کوچک و بزرگ به پل شهر رسید. در گوشه‌ای از پل نشست. هر از گاهی یک گاری یا کسانی که سوار بر اسب بودند از کنارش می‌گذشتند. پیرمرد همچنان منتظر بود تا ببیند چه اتفاقی برایش می‌افتد. شنیدن صدایی که چند شب متوالی او را از خواب پرانده بود، ارزش آن را داشت که تصمیم بگیرد و به اینجا بیاید. آن روز از صبح تا غروب کنار پل نشست و هیچ اتفاقی نیفتاد. ناچار زیر پل رفت و بقیچه‌اش را باز کرد. نان و پنیری خورد و دراز کشید تا استراحتی بکند. آن شب مجبور شد همانجا در گوشه‌ای از زیر پل بخوابد.

صبح روز بعد دوباره در گوشه‌ای از ابتدای پل نشست و منتظر شد. اما باز هم هیچ اتفاقی برایش نیفتاد. گرسنه و خسته بود و هوا هم اندکی سرد شده بود. با خودش گفت: «خواب و رؤیا چیز عجیبی است. بعضی وقت‌ها ارزش آن را دارد که به آنچه در خواب می‌بینی عمل کنی. اما بیشتر وقت‌ها نباید به این خواب‌ها محل گذاشت و فکر را درگیر کرد.»

پیرمرد تصمیم گرفت تا دیر نشده، به کلبه‌اش برگردد. در حال برخاستن از جایش بود که یکی از صاحبان دکه‌های کنار پل به طرفش آمد و گفت: «ای غریبه من تمام دیروز از توی دکه‌ام تو را نگاه می‌کردم. تو برای چه دیروز از صبح تا

ماه رمضان نزدیک است



حاج حمید دلواپس بود، چون داشت غروب می‌شد. دائم سرش را از پنجره اتاق بیرون می‌برد و به جاده‌ای که کنار خانه‌اش بود خیره می‌شد. شهربانو، همسر مهربان حاج حمید، گفت: «ماشین باری نیامد؟ چرا دیر کرد؟»

حاج حمید جواب داد: «چند بار به تلفن همراه راننده‌اش زنگ زدم، اما خاموش است. نگرانش هستم!»

شهربانو سینی چای را جلوی حاج حمید گذاشت و با خوش رویی گفت: «چرا نگران؟! خُب توی راه است و می‌آید. پشت کوه که نرفته، رفته شالی کوبی، کیسه‌های برنج را بار زده، دارد می‌آورد!»

حاج حمید گفت: «راننده ماشین باری بچه‌این اطراف نیست. ماشاءالله این قدر روستا در این دوروبر زیاد است که ممکن است خانه ما را گم کند!»

شهربانو خندید و گفت: «از هر کسی که بپرسد گل آباد کجاست، فوری راه را نشانش می‌دهند. خانه ما را هم توی آبادی همه می‌شناسند!»

حاج حمید آرام شد. ساعتی بعد ماشین باری از راه رسید. حاج حمید فوری در حیاط را باز کرد. راننده و کارگرهایش از ماشین پایین آمدند. حاج حمید گفت: «سلام، چرا دیر کردی؟!»

راننده گفت: «لاستیکمان پنجر شد. گرفتار عوض کردن لاستیک بودیم؛ آن هم توی گل‌ولای.»

- چرا تلفنت خاموش بود!

راننده فوری گوشی همراهش را از جیب کتش درآورد و گفت: «ای‌وای! باز هم شارژش تمام شده!»

کارگرها دست به کار شدند. کیسه‌های برنج حاج حمیده را به انبار بزرگش بردند. بعد راننده و کارگرها دستمزدشان را گرفتند و رفتند. حاج حمید گوشی‌اش را برداشت، شماره گرفت و گفت: «سلام سلمان. حاج حمید کریمی هستم، دوست مرحوم پدرت. زود بیا در خانه ما که کارت دارم. همین الان بیا!»

شهربانو که به اخلاق حاج حمید آشنا بود حرفی نزد. ساعتی بعد سلمان در خانه آنها آمد. حاج حمید یک کیسه بیست کیلویی برنج عقب موتور او گذاشت و گفت: «برو به امان خدا. برای ماه رمضان شماست!»

سلمان که جوان لاغراندام و خوش رویی بود، تشکر کرد و رفت. آن شب چند نفر دیگر هم آمدند و حاج حمید به آنها هم برنج داد. آخر شب شهربانو گفت: «حاج حمید تو آدم خوبی هستی، اما اگر قرار باشد این همه به مردم کمک کنی، برای خودمان که چیزی باقی نمی‌ماند!»

حاج حمید خندید و رفت پشت پنجره. به کوهستان تاریک نگاه کرد و گفت: «نترس، جای بدی نمی‌رود. ماه رمضان نزدیک است و بعضی از مردم نیازمند کمک ما هستند. از ما هم چیزی کم نمی‌شود. به قول خدای بزرگ: «نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»^۱

۱. واخسنو ان الله یحبّ العسینین. آیه ۱۹۵، سوره بقره.

افه

۱. این کلمه در کاوش‌های فضایی بیشتر به کار می‌رود. ۲. نام مکانی که محل آغاز بعثت پیامبر(ص) گرامی اسلام بود. ۳. این حالت از شکل ظاهری ماه شروع و پایان ماه مبارک رمضان را اعلام می‌کند. ۴. عاشورا چندمین روز از ماه محرم است؟ ۵. بانک‌ها می‌دهند. ۶. یکی از ارکان نماز. ۷. نخستین اثر منظوم سعدی. ۸. برای انجام هر کاری باید داشت. ۹. یکی از شهرهای زیارتی شیعیان در عراق. ۱۰. یک شبکه جهانی که حاصل پیوستن میلیون‌ها رایانه از سراسر دنیا به هم است و اجازه انتقال انبوهی از داده‌ها را میان رایانه‌های موجود می‌دهد. ۱۱. همان منها است. ۱۲. به حالت‌های گوناگون دیده‌شدن بخش روشن ماه از زمین گفته می‌شود. ۱۳. سنی که دختران و پسران به انجام اعمال و عبادات دینی مکلف می‌شوند.



اسکن کنید و حل جدول را ببینید.



عم ودی

۱. وسیله‌ای که برای یافتن اجسام فلزی مدفون در عمق زمین به کار می‌رود. ۲. برای شروع هر نوع کسب و کار لازم است. ۳. کامیون کوچک. ۴. کریم. ۵. بزرگ‌تر. ۶. سال حمله ابرهه. پادشاه یمن به مکه برای تخریب کعبه. ۷. نام یکی از سوره‌های قرآن کریم.

تصمیم‌های گرفتنی، نگرفتنی

در روزهای آغاز سال نو، ذهن آدم مدام قلقلک می‌شود که تصمیم‌های تازه‌ای بگیرد. آدم دلش می‌خواهد مثل طبیعت با تصمیم‌های نو، تازه‌تر شود. اما آخر سال که می‌شود، می‌بینیم خیلی از تصمیم‌هایمان را عملی نکرده‌ایم. شاید خیلی انگیزه نداشته‌ایم که تصمیم‌هایمان را دنبال کنیم، شاید تنبلی کرده‌ایم و پای تصمیم‌هایمان نایستاده‌ایم؛ شاید هم تصمیم‌های درستی نگرفته‌ایم یا درست تصمیم نگرفته‌ایم. این مطلب دربارهٔ احتمال آخر است؛ اینکه چطور می‌توانیم ماهرانه تصمیم‌های خوبی بگیریم.

چطور تصمیم بگیریم؟

برای اینکه بدانید چطور تصمیم بگیرید، بهتر است اول بدانید کدام تصمیم‌گیری‌های معمولاً نتیجه‌ای ندارند.

۱. تصمیم نگرفتن

بله درست خوانده‌اید، تصمیم نگرفتن خودش نوعی تصمیم‌گیری است. خیلی وقت‌ها ما همهٔ مشکلات را به گذر زمان می‌سپاریم و می‌خواهیم خودبه‌خود حل شوند. شاید شما هم قصهٔ آن سه ماهی مثنوی را شنیده باشید. سه ماهی در بر کهای، از ماهیگیرهایی که رد می‌شدند، شنیدند که قرار است شکار شوند. اولی فوری از بر که بیرون پرید و خودش را به رودخانه انداخت. دومی صبر کرد وقتی ماهیگیرها تور آوردند، خودش را به مردن زد و نجات پیدا کرد. آخری هیچ کاری نکرد و شکار تور ماهیگیر شد. وقتی ما تصمیم نگیریم شبیه ماهی سوم، شکار اتفاق‌ها یا تصمیم‌های دیگران می‌شویم. مثلاً آرزو باید تصمیم می‌گرفت که بین رشته‌های دبیرستان یکی را انتخاب کند. او مدام این تصمیم‌گیری را عقب انداخت. بالاخره روز تصمیم‌گیری وقتی والدینش دیدند او هیچ تصمیمی ندارد، خودشان او را در رشتهٔ تجربی ثبت‌نام کردند؛ رشته‌ای که آرزو اصلاً به آن علاقه نداشت، اما مجبور شد سه سال از بهترین سال‌های عمرش را در آن بگذراند.

۲. فوری تصمیم گرفتن

برعکس آدم‌هایی که تصمیم نمی‌گیرند، آدم‌هایی هم هستند که بدون فکر و فوری تصمیم‌های مهمی می‌گیرند. بله گاهی ما باید فوری تصمیم بگیریم. مثلاً وقتی که در خیابان خودرویی دارد به سرعت به ما نزدیک می‌شود، فوری باید تصمیم بگیریم و از خیابان بیرون بیایم. اما معمولاً تصمیم‌های زندگی این قدر فوریت ندارند. معمولاً ما برای تصمیم‌گیری زمان

بیشتر بخوانیم



مراقب جایزه هایت باش

«مراقب جایزه هایت باش» نوجوانان را با گناهای آشنای می کند که به سرعت می توانند جایزه های خدا را از دستشان بر بایند. شیطان سوگند خورده است که فرزندان آدم را فریب دهد و نگذارد به این جایزه ها دست یابند. شناخت گناهان به نوجوانان کمک می کند که از آن ها دوری کنند و اراده قوی و انگیزه بالایی برای حفظ و مراقبت از جایزه های خدا پیدا کنند.

مؤلف: علی شعیبی سال چاپ: ۱۳۹۹
ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

داریم. مثلاً آرمان برای انتخاب رشته دبیرستان فوری رشته ریاضی - فیزیک را انتخاب کرد. وقتی پرسیدند چرا، گفت: «معلوم است که از همه رشته ها بهتر است.» بعدها وقت انتخاب رشته دانشگاه معلوم شد که او نه به رشته های مهندسی علاقه دارد و نه به رشته های علوم پایه. اگر آرمان بیشتر فکر و تحقیق می کرد، متوجه می شد که رشته های علوم انسانی خیلی برایش مناسب ترند.

۳. تصمیم های بیشتر از توانایی

می گویند سنگ بزرگ نشانه زدن است. درست می گویند. وقتی تصمیم ما آن قدر بزرگ است که قابل انجام نیست، بهتر است آن را کوچک تر کنیم. مثلاً نسرین تصمیم گرفت در یک سال تحصیلی چهار زبان خارجی را در حد عالی یاد بگیرد. آخر سال فقط توانست دو سطح از یکی از زبان ها را یاد بگیرد. یاد گرفتن دو سطح از یک زبان خارجی در یک سال تحصیلی خودش خیلی تصمیم خوب و واقع گرایانه ای است. تازه نسرین توانست دو سطح از یکی از زبان ها را بخواند. عیب تصمیم های خیلی بزرگ این است که خیلی از ما وقتی دیدیم تصمیمی که گرفته ایم انجام شدنی نیست، کلاً تصمیم را رها می کنیم.

دوراهی ها را

دقیق سبک سنگین کنید

هیچ تصمیمی کامل نیست. بعضی تصمیم ها از بعضی دیگر مناسب ترند. خیلی وقت ها تصمیم ما بین دو یا چند راه است؛ مثلاً انتخاب رشته دبیرستان. خوب بیندیشید، تحقیق کنید و از دیگران مشورت بگیرید. خوبی ها و عیب های هر رشته را از دید خودتان بنویسید. هر راهی که بیشترین خوبی و کمترین عیب را داشت، بهترین راه است.

چطور تصمیم بگیریم؟

حالا که فهمیدیم چطور تصمیم بگیریم. وقت کار اصلی است: چطور تصمیم گرفتن. عواقبش را در نظر بگیرید. دیده اید وقتی که سنگی را وسط یک برکه می اندازیم چطور موج های متحدالمرکزی درست می کند. هر تصمیم ما همان سنگ است و موج ها، اتفاق هایی که بعد از تصمیم ما می افتند. قبل از هر تصمیم فکر کنید که بعدش چه اتفاق هایی می افتد. اگر بیشتر این اتفاق ها منفی بود، آن را نگیرید. تصمیم های خوب بیشتر اتفاق های مثبتی در زندگی خودمان و اطرافیانمان ایجاد می کنند.

از تصمیم های کوچک شروع کنید

یادتان باشد، اگر تصمیمی طولانی مدت می گیرید، مثلاً تصمیمی که انجام آن یک سال یا چند سال طول می کشد، باید آن را به تصمیم های کوچک تر تقسیم کنید. مثلاً برای استاد دانشگاه شدن در آینده، ابتدا باید مرحله اول را که «تعملم کردن در آینده، امسال» است، بگذرانید. بعد گذراندن دروس های کارشناسی ارشد و دکور و دوره های کارشناسی، در یک دانشگاه استخدام شوی، پس هدف های بزرگ را به هدف های کوچک تقسیم کن و فعلاً همه انرژی ات را روی اولین مرحله، یعنی رسیدن به اولین هدف، تمرکز کن.

منبع: مهارت های زندگی نوجوانان
تصمیم گیری، ایوان پیرسون،
ترجمه دکتر زهره قربانی،
انتشارات سایه سخن، ۱۳۹۸.

ماه نو

۲۰ فروردین: روز ملی فناوری هسته‌ای

علم تبدیل اورانیوم طبیعی که در طبیعت وجود دارد، به اورانیوم غنی شده، از طریق شکافت هسته‌ای آنها را «فناوری هسته‌ای» می‌گویند. طی این عملیات، انرژی گرمایی و حرارتی زیادی آزاد می‌شود که از این انرژی می‌توان در تولید برق، پزشکی و بهداشت، کشاورزی و صنعت استفاده کرد. کشور ما در ۲۰ فروردین ۱۳۸۵ بود که به این فناوری دست یافت؛ در حالی که کشورهای قدرتمند جهان دانش هسته‌ای را تنها در انحصار خود گرفته بودند و به راحتی اجازه دسترسی به این دانش را نمی‌دادند.

۱ فروردین: آغاز نوروز

از قدیمی‌ترین جشن‌های ایرانیان که برگزاری آن از روزگاران گذشته تا به الان ادامه دارد، «جشن نوروز» است. نوروز نماد بیداری طبیعت از خواب زمستانی است. هم‌زمان شدن نوروز و شروع سال نو اتفاق زیبایی است. در ایران، افغانستان و کشورهای فارسی‌زبان، آغاز فصل بهار را جشن می‌گیرند. می‌توانیم هر سال در رستاخیز طبیعت شرکت کنیم و از این انرژی بزرگ که در طبیعت وجود دارد، بهره‌مند شویم. می‌توانیم در همان روزهایی که زمین از خواب زمستانی بیدار می‌شود و درختان جوانه می‌زنند، ما هم تکانی به خردمان بدهیم و تصمیم‌های نویسی بگیریم.

آری

۱۲ فروردین: روز جمهوری اسلامی ایران

بعضی کلمه‌ها خیلی ساده هستند؛ مانند همین بله و خیر. آن‌قدر در طول روز از آن‌ها استفاده می‌کنیم که باورش سخت است که همین کلمه‌های کوتاه و ساده، گاهی سرنوشت و مسیری را تغییر می‌دهند؛ مثل رأی «آری» به جمهوری اسلامی ایران. ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ روز اعلام نتایج آرای صندوق‌هایی بود که همین کلمه ساده «آری» روی آن‌ها نوشته شده بود. همین کلمه سرنوشت کشورمان را عوض کرد و نشان داد که برای همیشه پای انقلاب و انتخابان ایستاده‌ایم.

۱۳ فروردین:

روز طبیعت

در این روز ما ایرانیان طبق سنتی کهن از خانه‌های خود بیرون می‌آییم و به دامن دشت و صحرا و به باغ‌ها می‌رویم و سیزدهم فروردین را در طبیعت و در کنار سبزه‌ها، چشمه‌ها و آب روان می‌گذرانیم. در تقویم ما این روز به نام «روز طبیعت» نام‌گذاری شده است. در واقع این روز بهانه‌ای است برای آشتی با طبیعت و به یاد زلالی و روانی آب، استواری کوه و چشم‌نوازی درختان افتادن. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «نگاه کردن به

سبزه موجب شادابی است»

(نهج البلاغه، حکمت ۴۰۰).

۲۸ فروردین:

ولادت امام حسن مجتبی (ع)

نیمهٔ ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت بود که نخستین فرزند حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) در مدینه به دنیا آمد. پیامبر (ص) ایشان را حسن نامید. امام حسن (ع) یکی از پنج تن آل عبا و از جمله کسانی هستند که آیهٔ تطهیر و آیهٔ مباهله دربارهٔ مقام و منزلت آن‌ها نازل شده است. امام حسن (ع) در میان همهٔ امامان از نظر صورت و سیرت شبیه‌ترین فرد به پیامبر (ص) بودند. از ایشان حدیث‌های زیادی در موضوع‌های گوناگون به دست ما رسیده که یکی از آن‌ها دربارهٔ وفاداری است که می‌فرماید: «نشانهٔ برادری وفاداری در سختی و آسایش است» (بحارالانوار، ج ۷۸: ۱۱۴).

۳۱ فروردین: شب قدر (۱۹ ماه رمضان).

ضربت خوردن حضرت علی (ع)

یکی از شب‌های نیمهٔ دوم ماه مبارک رمضان «شب قدر» است. طبق روایات، شب قدر یکی از شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و به احتمال زیاد بیست و سوم ماه رمضان است. در تمام سال، شبی به‌خوبی و فضیلت شب قدر نمی‌رسد و عمل در آن بهتر از عمل در هزار ماه است. در شب قدر تقدیر یک سالهٔ افراد مشخص می‌شود. دلیل برتری شب قدر نسبت به شب‌های دیگر، آمرزش گناهان و نزول قرآن در این شب بر پیامبر (ص) است. از ویژگی‌های این شب احیا و راز و نیاز به درگاه خالق هستی است.

خوراک دل و جگر

مواد لازم

○ دل مرغ، صد و پنجاه گرم ○ جگر مرغ، صد و پنجاه گرم ○ پیاز، یک عدد بزرگ ○ رب گوجه‌فرنگی، یک تا دو قاشق غذاخوری ○ روغن مایع، به میزان لازم ○ نمک، زردچوبه و فلفل سیاه، به مقدار لازم ○ سیب‌زمینی، سه عدد

طرز تهیه

○ دل و جگر مرغ را خوب تمیز کنید و بشویید و به‌اندازه دلخواه خرد کنید. ○ پیاز را به شکل ختالی خرد کنید، در روغن تفت دهید و کمی نمک و زردچوبه به آن اضافه کنید. وقتی طلایی شد، پیازها را بردارید و در ظرفی کنار بگذارید. ○ جگر مرغ را به همان روغن باقی‌مانده از پیاز اضافه کنید و کمی تفت دهید و بردارید و کنار بگذارید. ○ دل مرغ را در تابه بریزید و با شعله کم تفت دهید. بعد سه‌چهارم لیوان آب به آن اضافه کنید و اجازه دهید خوب بپزد تا بافت آن نرم شود. ○ بعد از اینکه دل‌ها آماده شدند، پیاز طلایی شده و رب گوجه را به آن اضافه کنید و هم بزنید تا رب گوجه خوب تفت بخورد و بوی خامی آن گرفته شود. اکنون ادویه‌ها را اضافه کنید و اجازه دهید با مواد خوب تفت بخورد. ○ جگر را که از قبل سرخ کرده بودید، به بقیه مواد اضافه کنید و کمی هم بزنید. در تابه را بگذارید تا با شعله کم غذایان خوب جا بیفتد. ○ سیب‌زمینی‌ها را پوست بگیرید و به شکل دلخواه (ختالی یا حبه‌ای) خرد و سرخ کنید. ○ سیب‌زمینی‌ها را می‌توانید به مدت دو دقیقه در آخر به خوراک اضافه کنید یا جداگانه کنار غذا بگذارید.



شیرینی مسکری

پاسخ سرگرمی

- ۱: فنجان شماره ۵ چون ورودی بقیه فنجان‌ها بسته است
 ۲: کافی است زاویه نگاهتان به تصویر را تغییر دهید. تصویر را سر و ته نگاه کنید.
 ۳: قرمز، آبی، سبز

۴: $100 = (9 \times 8) + 7 + 6 + 5 + 4 + 3 + 2 + 1$

۵:

۸	۶	۱	۳	۵	۴	۹	۷	۲
۲	۹	۳	۷	۱	۶	۵	۸	۴
۵	۴	۷	۸	۹	۲	۳	۱	۶
۳	۸	۹	۵	۴	۷	۲	۶	۱
۱	۵	۴	۶	۲	۳	۷	۹	۸
۶	۷	۲	۹	۸	۱	۴	۵	۳
۷	۲	۸	۴	۶	۹	۱	۳	۵
۹	۱	۵	۲	۳	۸	۶	۴	۷
۴	۳	۶	۱	۷	۵	۸	۲	۹

- ۶: ۳۶
 دو عدد اول در هر ردیف را در یکدیگر ضرب و سپس حاصل را از عدد اول تفریق کنید تا عدد سوم در هر ردیف به دست آید.

$20 = 2 - (2 \times 11)$

$32 = 4 - (4 \times 9)$

$49 = 7 - (7 \times 8)$

$36 = 4 - (4 \times 10)$

۷: ۱۸۰

۸:

۱	۵	۴
۳		
۴	۶	۲

×

- مواد لازم:
 ○ آرد، یک و نیم پیمانه
 ○ تخم‌مرغ، ۱ عدد
 ○ شکر، یک سوم پیمانه
 ○ شیر، یک چهارم پیمانه
 ○ کره یا روغن جامد، ۵۰ گرم
 ○ بیکنگ پودر، یک قاشق چای خوری
 ○ وانیل، یک دوم قاشق چای خوری
 ○ مارمالاد، به مقدرا لازم



● می‌توانید از مارمالاد آماده استفاده کنید و یا ۱۰۰ گرم از هر نوع مربایی را که در خانه دارید، به شکل پوره درآورید و یک قاشق مرباخوری پودر ژلاتین را که به «روش بن ماری» حل کرده‌اید، به آن اضافه کنید.

طرز تهیه:

- آرد و بیکنگ پودر را مخلوط و الک کنید. مخلوط شکر و کره یا روغن را که به دمای محیط رسیده است، خوب هم بزنید تا کرم‌رنگ شود. بعد تخم‌مرغ، وانیل و شیر را اضافه کنید. حالا مخلوط آرد و بیکنگ پودر را اضافه کنید تا خمیر یکدستی به دست آید (این خمیر به ورز دادن نیاز ندارد). ○ خمیر را داخل نایلون به مدت نیم ساعت در یخچال بگذارید. بعد از نیم ساعت، خمیر را با وردنه صاف کنید، برش دهید (قالب بزنید) و دوباره به مدت ۱۵ دقیقه در یخچال بگذارید. (می‌توانید داخل خمیرهایی را که رو قرار می‌گیرند، با قالب کوچک‌تری خالی کنید تا مارمالادی که درون آن قرار می‌گیرد، دیده شود). ○ فر را با دمای ۱۷۵ درجه سانتی‌گراد روشن کنید تا گرم شود. کف قالب (سینی) را کاغذ روغنی بیندازید و خمیرهای برش خورده را روی آن بچینید و به مدت ۱۵ دقیقه داخل فر بگذارید. ○ بعد از ۱۵ دقیقه سینی را از فر خارج کنید و اجازه دهید شیرینی‌ها خنک شوند. حالا کف یکی از شیرینی‌ها را مارمالاد بمالید و شیرینی دیگر را روی آن قرار دهید. به دلخواه خود تزئین کنید و میل بفرمایید.

● اگر فر نداشتید، می‌توانید یک قابلمه بزرگ را روی حرارت ملایم قرار دهید (شعله پخش کن هم بگذارید). داخل قابلمه را قالب فلزی (یا هر چیزی که بین قابلمه و سینی شیرینی فاصله ایجاد کند) قرار دهید و سینی خمیرها را داخل قابلمه روی سینی فلزی بگذارید. روی در قابلمه دم‌کنی قرار دهید. بعد از ۱۰ تا ۱۵ دقیقه زمانی که کف شیرینی‌ها طلایی شد، آن‌ها را بردارید (حواستان باشد از ۱۵ دقیقه بیشتر نشود، چون شیرینی‌ها خشک می‌شوند) و بگذارید خنک شوند. بقیه مرحله‌های کار هم که بالا توضیح داده شدند.

قالی، خاطره‌ای خانوادگی

▼ فرش برای خانه بخت

قالی بافی از محبوب‌ترین شغل‌های زنان روستایی و شهری است. بافت یک قالی معمولاً بیشتر از شش ماه طول می‌کشد و شاید صبر و حوصله‌ای که این کار می‌طلبد، آن را به یک کار زنانه تبدیل کرده است. قالی‌ها در پایان کار یا راهی بازار می‌شوند یا راهی خانه بخت. در بسیاری از شهرها و روستاهای ایران، وقتی برای دختری خواستگار باب میلش می‌آید و قول و قرار عروسی گذاشته می‌شود، بافتن یک قالی شروع می‌شود. داماد تا وقتی دختر مورد علاقه‌اش قالی را تمام کند، فرصت دارد مقدمات زندگی مشترک را فراهم کند.



پیش از آنکه «قالی بازیریک» در جنوب سرزمین سبیری در کشور روسیه از زیر بیخ بیرون بیاید، کسی فکرش را نمی‌کرد که سابقه قالی بافی در ایران آن قدر به عقب برگردد. اما آزمایش‌های انجام‌شده روی این قالی که نقش‌هایی شبیه به نقش برجسته‌های تخت جمشید دارد نشان داد که ۲۴۰۰ سال از عمرش می‌گذرد. این یعنی بیشتر از ۲۴۰۰ سال است که ایرانیان پشت دارهای قالی می‌نشینند و بر تارهایی آن گره می‌زنند تا یکی از زیباترین ظرف‌ترین و گران‌قیمت‌ترین زیراندازهای جهان تولید شود.

قالی بافان در ایران معمولاً خیلی زود کار را شروع می‌کنند. آن‌ها از همان کودکی و جین بازی‌های کودکانه، گره‌زدن و بود کشیدن را از بزرگ‌ترهایشان می‌آموزند. قالی بافی در شهرها و روستاهای ایران غالباً خانوادگی است. یعنی پدر، مادر و گاهی حتی نوجوانان خانواده پشت دار می‌نشینند و گره‌های رنگی بر تارهای سفید قالی می‌زنند و قالی را راج به راج و خط به خط بالا می‌برند. با این حساب قالی ایرانی هنر و خاطره‌ای خانوادگی است.

◀ نقشه راه

نقشه قالی به بافنده می‌گوید که برای هر گره باید از چه رنگ نخی استفاده کند. نقاشان طرح قالی را روی کاغذهای شطرنجی می‌کشند و رنگ آمیزی می‌کنند. بافنده به ازای هر نقطه روی کاغذ شطرنجی باید یک گره روی دار قالی بزند. در بعضی کارگاه‌ها برای آنکه سرعت بافنده‌ها بالا برود، یک نفر مأمور خواندن نقشه می‌شود و بقیه گوش به فرمان او گره می‌زنند. بعضی بافندگان هم گاهی بدون آنکه نقشه‌ای داشته باشند، نقش‌هایی را که در ذهن دارند از حفظ می‌بافند.

منبع

<http://ensani.ir>



اسکن کنید؛ با قالی بافی از نزدیک آشنا شوید



فارسی باف یا ترکی باف؟

آیا می‌دانید که گره‌های فرش فارسی و ترکی دارند؟ گرهی که بافندگان در مناطق ترک‌نشین در قالی بافی استفاده می‌کنند، با گرهی که بافندگان مناطق فارس‌زبان بر تارهای قالی می‌زنند، تفاوت دارد. تفاوت در گره نیز باعث می‌شود شکل دار قالی هم در این مناطق با یکدیگر متفاوت باشد. حتی وسایل کار قالی بافی در منطقه‌های متفاوت ایران با یکدیگر فرق دارد. آنچه در همه جای ایران مشترک است، وجود تارهای عمودی در دارهای قالی است که گره‌ها بر آن می‌نشینند. البته استفاده از بود هم بین تمام قالی‌بافان ایرانی رایج است. شما می‌دانید بود چیست و چه می‌کند؟



پشت و روی قالی

آن بخش پائینی تصویر که طرحی در هم و بر هم و نامشخص دارد در واقع روی قالی است و آن بخشی که طرحی واضح دارد پشت قالی. معمولاً تا وقتی فرش به پایان نرسد از روی آن نمی‌توان به خوبی طرح را تشخیص داد. وقتی آخرین رج قالی بافته شد و از روی دار پائین آمد، راهی کارگاه پرداخت می‌شود. پس از پرداخت و برش خوردن یکدست و یک اندازه ریشه و گوشت فرش است که طرح قالی خودش را نشان می‌دهد.

بافندگان بی رقیب

قالی ایرانی زیراندازی ارزشمند و گران‌قیمت است. آن قدر ارزشمند که بعضی‌ها حتی دلشان نمی‌آید آن زیر پای بگذارند، بلکه قابش می‌کنند و به دیوار می‌آویزند تا همیشه جلوی چشمانشان باشد. این نوع فرش‌ها را «تابلوفرش» می‌گویند. تابلوفرش‌ها معمولاً فرش‌های ظریفی هستند که با نخ‌های ابریشمی بافته می‌شوند. بافندگان تبریزی ماهرترین بافندگان تابلوفرش در ایران هستند و کمتر کسی می‌تواند در این کار حریف آن‌ها شود.





آفرودین

روز جمهوری اسلامی

گرامی باد